قال السید محمد [illegible] قدس سره

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

لطف اکرم [illegible] راه کنی

اذل قدم [illegible] کاه کنی

در چشم [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس افزون از خواهش بیماران شفا و ستایش [illegible] لایق درد مندان لقا
نثار بارگاه طبیبی است مهربان که زبان حال خسته دلان جنوار را بمقال واداشت
فهو یشفین [illegible] ل سته دلان نو [illegible] زاو [illegible] بوید و نزل
شفا و رحمة للمؤمنین [illegible] ود نا محدود و صلوات نامعدود
بر نسخه نویس عطاره [illegible] نه و ما ارسلـ [illegible] ـسن بشیرا و نذیرا و داعیا
و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها سید انبیا و علاء اهل ارض سما محمد مصطفی
و بر سید اوصیا و امام اتقیا معجون مادة الحیوة اولیا و تریاق فاروق سعدا از شقیا قسیم
جنة ولظی مخدوم ملائکه سما علی مرتضی و بر ذریه ابرار و اهل بیت اطهار آن ذو عالی مقدار
که هر یک در معالجه سمیت نیش از نیش ضلالت و معاصی جدی دارند صلوات الله علیهم اجمعین

یا راجع المریض الی الطبیب و آتی الحبیب الی الحبیب و بعد چنین گوید گمگشته دیار سرگردانی
و مبتلای رنج بی سر و سامانی الواثق بالله اللطیف محمد مهدی بن علی نقی الشریف عفی عنهما
که چون دوست روحانی و برادر ایمانی صاحب نسب شریف و حسب منیف مستجمع کمالات
صوری و معنوی الصدیق الجلیل میرزا محمد اسمعیل حفظه الله العزیز الجلیل در این اوان مقرون
بفقدان وحدت شان از وطن مألوف گریزان و اکثر اوقات را مصروف سیر در بلدان میدارد
این داعی خواهش نمود که رساله ترتیب دهد متعلق بآنچه مسافر را در حفظ صحت در سفر و
تدبیر در احتراز از خطر ضرور است و اشعار بمعالجه بعضی امراض که بدون حضور و مراجعه
بطبیب تشخیص آن متعذر و تدبیر در رفع آن میسر است نماید و بخصوص بعضی از امراض
شایع الحدوث از اعتدال بجانب آنها واقع میشود فی الجمله بسطی داده در ذکر
اسباب و علامات و معالجات آنها [illegible] ون مراجعه باطبا و تتمه تدبیری نماید
لهذا با عدم استطاعت و [illegible] و تشویش حال و توزع بال و ابتلا
بدهر خوان و فتن زمان که هرگز با ملاء جانانه داده بمثل آن نشان و منه المشتکی الی الله
المنان امتثال امر ایشان نموده تسوید ورق چند نموده بروز خود ناشنید حیث اگر عدم
پذیری نیست پرده رو که مشهور است المأمور معذور مأمول از ناظرین آنکه بعین اصلاح
ملاحظه فرموده هر غلطی که لازمه طبع انسان خصوصا صحبت این نادان است چون مطلع شوند

در اصلاح آن کوشیده و لعین بضاعت پوشیده اکثر آنها را ناشی از ناسازگاری روزگار
و بر هجوز و کم کاره و بار دانند و این رساله مشتمل است بر دو مطلب **مطلب اول** در تدبیر
مسافرین و قوانین حفظ صحت ایشان و تدابیر اموری که مسافر را غالبا اتفاق می افتد
مطلب دویم در معالجه صنفی چند از بعضی امراض که بدون مراجعت بطبیب توان
معالجه نمود **مطلب اول** در تدبیر مسافرین و قوانین حفظ صحت ایشان و تدابیر اموری
که مسافر را غالبا اتفاق می افتد **بدانکه** مسافر باید که قبل از حرکت اگر در بدن غلبه خون
باشد فصد کند اگر اخلاط دیگر غالب شده باشد مسهل بیاشامد و بدن را از اخلاط
فاسده پاک کند بجهة آنکه بسا باشد که حرکت سفر تحریک آن خلط فاسد نماید و در حال مسافرت
مرضی حادث شود که محتاج رجوع بطبیب باشد و بدست نیاید لهذا قبل از حرکت باید که
بتجویز طبیب بدن را از خلط فاسد تنقیه نماید **و دیگر** باید که قبل از حرکت بتدریج زحمات
سفر از بیخوابی و تعب حرکت و اگر سفر در تابستان است بگرما و اگر در زمستان است بسرما
خود را عادت دهد تا آنکه هیچیک از اینها دفعة براو وارد نشود **اما** تدبیر غذا در سفر
باید که غذای مسافر حتی المقدور از اغذیه معتاده در حضر باشد و چیزی چند که
غذائیتش غالب باشد از عالم گوشت و تخم مرغ چرا که تحلیل سفر قوتها ضعیف میکند لهذا
باید که بدل ما یتحلل حسب الواقع برسیده باشد **اما** تدبیر آشامیدن آب باید که آب

خود را عادت دهد تا آنکه هیچیک از اینها دفعة براو وارد نشود

هر منزل را با خود داشته باشد و با آب منزل دیگر ممزوج نموده بنوشد که دفع ضرر اختلاف
آبها باین نحو میشود و همچنین ممزوج نمودن آب با قلیلی سرکه دافع ضرر اوست و همچنین
اگر قدری خاک خالص خصوصا از بلد خود مسافر با خود داشته باشد که در هر منزلی
با آب آن منزل بر هم زند و بعد از آنکه ته نشین شود بیاشامد دفع مضار آن آب میشود
و همچنین خوردن پیاز و سیر و سرکه و کاهو هر یک که باشد دفع مضار آبهای ناگوار و مختلف
میکند و دفع ضرر آب شور بمخالطه با سرکه میشود و تغییر طعم و دفع ضرر برود سکنجبین و دفع
ضرر و رفع طعم آب تلخ بمخالطه قدری شکر و اگر آب غلیظ یا بدبو باشد دفع ضرر آنها بتابیدن
و مخالطه با گل یا سرکه چنانکه مذکور شد میشود **اما** تدبیر کمی آب و دفع ضرر عطش بدانکه
هرگاه در طریق خوف کمی آب باشد باید غذائی که احداث تشنگی کند نخورند و از عالم چیزهای
شور و تند و شیرین بلکه هر غذائیکه میخورند کمتر از اشتها بخورند و بدانکه آب کم مخلوط با سرکه
بدل آب خالص بسیار میتواند شد پس هرگاه آب کم باشد قلیلی از آن را با سرکه مخلوط
نموده بنوشند که کفایت مینماید و باید در جائیکه خوف بی آبی باشد از هر چه باعث عطش
میشود احتراز نمایند از عالم حرکت بسرعت و سخن بسیار گفتن خصوصا با آواز بلند
و غذای حار خوردن **اما** آنچه رفع تشنگی میکند دوغ ترش است و شیره تخم خرفه
که در دوغ حل شده باشد و شیره تخم خرفه با اندکی سرکه و در دهان داشتن آلوی

تدبیر برد الهوا

سفید جوید و در سینه و بینی بمالد و دوغ سرد بیاشامد و به آب سرد فرو رود
و روغن تخم کدو در بینی بچکاند و پاها و دستها را به آب سرد گذارد و در مقام
خنک مکان کند و غذاهای خنک و میوهای رطب و غذاهای ترش بخورد
با تعجیل نباید اما تدبیر سردی هوا و برف در سفر باید که قبل از حرکت از منزل
غذای حاری بقدر اشتها بخورد و بعد از آنکه حرارت غذا در بدن منتشر شد
حرکت کند و بینی و دهان را بسته دارد و اگر در طی مسافت سرما زور بیاورد
قدری افیون فرو برد و اگر قبل از حرکت غذا آنکه کرده و سیر و پیاز یا سیر و
روغن داشته باشد بخورد یا آنکه قبل از حرکت عسل را شربت کرده با اندکی فلفل
بیاشامد دفع ضرر سرما میشود اما بعد از رفتن و آمدن بمنزل باید دفعةً نزدیک
آتش نرود بلکه اول هوای بیرونی یا خیمه که فرود آمده گرم کنند و بعد از
سکون شدت سرما نزدیک آتش برود و خود را بپوشاند و دست و پا را به آب
گرم بگذارد و در زیر جامهای بسیار خواب کند با تعجیل نباید و نزول باید در
هوای سرد در مکانهای کود و رباطها و خانها و اگر در خیمه باشد رو بجنوب
و مشرق و خیمها نزدیک بهم و مراکب و چهارپایان نزدیک بخیمها باشد اما

في حفظ العين عن البرد والثلج

تدبیر حفظ چشم از سرما و ضرر برف آنست که پارچه سیاهی با خود داشته باشد

که نظر

که نظر بآن میکرده باشد و اگر نقابی که از دم اسب سیاه میبافند و مانع دیدن
و رؤیت با خود داشته باشد و در طی مسافت در برف رو بکشد البته چشم را
هیچ ضرر نمیرسد و سرمه سنگ بچشم کشیدن نیز مانع ضرر برفست اما
تدبیر سوزش و وجع که در چشم باعتبار سرما بهم رسد باید که کاه گندم را
بجوشانند و سر و چشم را ببخار آن بدارند که باصلاح می آید و سر و چشم را
گرم بپوشانند و حب المقد و دیگر در سرما حرکت نکنند با تعجیل نباید و اگر
ورم در چشم بهم رسد معالجه بنحوی که مذکور شد خواهند کرد اما تدبیر محافظت
پاها و دستها از بردن سرما باید که پاها را قبل از سوار شدن از منزل بروغن

حفظ دست و پا از سرما

حاری مثل روغن زیتون یا روغن مغز گردو یا روغن بادام تلخ یا روغن
دنبه که داخته چرب کنند و مابین انگشتان را و تمام پا را به پشم نرمی بپیچند
و جوراب نرمی بپوشند و در موزه کنند و اگر روغنهای مذکوره نباشد بقطران
آلوده کنند و دیگر حب المقد و بگذارند که موزه و تر شود و بعد از آنکه تر
شود اگر توانند آنچه از موزه از جوراب تر شده باشد تبدیل کنند
و هرگاه در طی مسافت شدت سرما اثر کند قدری مسافت را پیاده طی کنند
و پاها را از جوراب بیرون کرده قدری بمالند و باز براه افتند اما تدبیر پاها

کو سرما برده باشد همین که اثر سرما بردن ظاهر شد و علامتش آنست که حس عضو
کم شود و رنگش تغییر یابد و ورم کند بروی پوشش عضو را بتدریج بابند و در میان
آب گرم گذارند و گاه گندم را بجوشانند و عضو را در میان آن گذارند یا آنکه
شلغم یا قریت یا بابونه یا تخم شنبلیله یا برگ اسپخه گرم ضماد نمایند و مکرر در پیش
آتش بدارند یا آنکه قطران بمالند و اگر عضو میل بسبزی یا سیاهی کرد باید که آن
موضع را تیغ بزنند و در میان آب گرم بگذارند تا خون مرده دفع شود
پس گل ارمنی را با سرکه طلا نمایند و اگر عضو سیاه و فاسد شده باشد
رجوع بطبیب حاذق باید نمود **اما** تدبیر سفر دریا که مسافر دریا قبل از سوار
شدن کشتی بچند روز غذا کم میل نماید و در روز اول سوار کشتی بآب دریا
نظر نکند و رب به یا سیب یا انار یا ریباس با خود داشته باشد که مداومت
بخوردن آنها و آشهای ترش مثل آش سماق و ناردان نیکو باشد
و اگر مع هذا هیجان قی شود مانع نشده بگذارد که بعده از اخلاط ردیه پاک شود
و بعد از آن از ربوب و آشهای مذکوره میل نمایند **اما** تدبیر منع تولد شپش
در بدن و جامه جامه که در زیر همه جامها پوشیده میشود اگر کتان باشد
منع تولد شپش مینماید و اگر جیوه را با آب دهن و حنا بکشند و بر ریسمانی بمالند

تدبیر سفر دریا

طریق ... مذکوره در ... مذکوره ...

و در گردن آویزند شپش را می کشد و دیگر متولد نمیشود و اگر جامها را بدود
کندش و ترمس بدارند و بپوشند یا آنکه برگ خرزهره را کوبیده با یک پنجم
مثل روغن بادام مخلوط نمایند و بر بدن بمالند مانع تولد شپش می شوند
و مالیدن آب نمک در حمام بر بدن مانع تولد شپش است و مجرب است
اما تدبیر آنکه بشره از باد و آفتاب سیاه نشود و نترقد آنست که در حین حرکت
کتیرا و نشاسته و صمغ عربی و لعاب بهدانه و لعاب بزر قطونا مجموع یا بعضی
از اینها را با سفیده تخم مرغ بصورت بمالند و بعد از فرود آمدن بمنزل
بشویند **اما** تدبیر رفع آن هرگاه حادث شده باشد آنست که پیه مرغ را
با موم بگدازند و با آرد نخود بصورت بمالند و با آب گرم بشویند **اما**
تدبیر رفع ریش شدن بدن از سواری و پاها از موزه آنست که همین که
اثر ریش شدن ظاهر شد و علامتش حرارت و سوزش و سرخی آن عضو است
اول باید که کتانی را بآب بسیار سرد یا گلاب سرد کرده تر کنند و بر عضو
مکرر بگذارند تا آنکه سوزش و حدت فرو نشیند پس مردارسنگ را
با گلاب و اگر نباشد با آب بسایند و بمالند **اما** نفاخات که از موزه
و کفش و پا افزار بهم میرسد که آنرا ابفارست تاول گویند باید که آنها را

نفاخات

با خاری تیز کاشند و بعد از آن مازو را با آب سرد بسایند و بمالند
یا گلنار را نرم کوبیده بر او بپاشند **اما** تدبیر دفع ترکیدن دستها
و پاها که بجهت اختلاف هواها و آبها و گرد و غبار از برای مسافران اتفاق
می افتد باید که اول از چرک خوب پاک کنند و ساعتی در آب گرم نگذارند
بعد از آن کتیرا مثل غبار سائیده بر او بپاشند و از گرد و چرک شدن
محافظت نمایند و اگر ازین تدبیر به نشود پیه بز را بگدازند و مازو را
مثل غبار سائیده با او مخلوط نمایند و گرم کرده میان ترکیدها را
پر کنند **اما** تدبیر آفت افتادن از سر کوب یا جایی و صدمه بعضوی
رسیدن مثل لگد چهارپا یا صدمه سنگ و چوب و امثال آن هرگاه
اگر یکی ازین آفات بعضو شریفی مثل سر و تهیگاه و بیضه رسیده باشد
یا آنکه بهر عضوی که رسیده باشد شدت یافته باشد فصد باید کرد که مواد بدن میل
بان عضو ماوف نکند و مفسده عظیمتر نشود پس آن موضع را باین ادویه ضماد
نمایند ماش مقشر گل ارمنی اقاقیا صبر سقوطری با آب برگ مورد و اگر موضع
صدمه ورم کرده باشد گل سرخ عدس مقشر گل ارمنی شیاف ماميثا صندل
سرخ فوفل با گلاب ضماد نمایند و اگر این ادویه یافت نشود بهر حال برگ مورد را

بازرده تخم مرغ ضماد نمایند و خطمی را بازرده تخم مرغ بازرده بیزند و صبر سقوطری
و هر یکا بازرده تخم مرغ یکی یا دوی اینها بازرده تخم و اگر هیچیک نباشد زرده تخم
و ماش مقشر و اگر یکی ازین دو چیز تنها هم یافت شود هم خوبست و اگر یافت شود
قدری مومیای معدنی فرو برند و بر عضو ماوف نیز طلا نمایند و غذا ماش برنج
یا آش عدس و بهتر ماش و آش بادام سپیدباج و اگر تب بهم رسیده از حیوانی
پرهیز نمایند و بهر حال از ترشیها و ماست و دوغ و آب سرد پرهیز کنند و عضو را
از هوای سرد محافظت نمایند و خاکستر گرم در کیسه کرده بر عضو ماوف ببندند
وحسب المقدور ترک حرکت کنند تا تمام بصلاح آید و اگر بعد ازین تدابیر
وجع باقی باشد زفت را گرم کنند و بر کرباسی بکشند و بر آن بچسبانند که تمام بصلاح
می آید ان شاء الله تعالی **اما** تدبیر جراحات که از آلات جارحه مثل کارد و شمشیر
و امثال آن بر بدن واقع شده باشد این مرهم است که مجرب و از اسرار است
و جراحت را زود ملتئم میکند و حاجت بهیچ دوای دیگر نیست روغن چراغ
بیست مثقال زرده تخم مرغ عددی مرداسنگ پنج مثقال دم الاخوین سه مثقال
دو جزو را نرم کوبیده با روغن و زرده تخم مرغ ممزوج نموده استعمال نمایند
دوای دیگر که سهل الماخذ و از اسرار است و در کتب طبیه مذکور نیست برگ درخت

سفیده را بر جراحت ضماد نمایند که جراحت را بچرک می آورد و پاک میکند و ملتیم میکند
و هیچ تدبیر دیگر محتاج نیست و مکرر بتجربه رسیده و اگر برگ تازه نباشد خشک شده آن
نیز مؤثر است **اما** تدبیر سوختگی عضوی از آتش یا آب گرم یا روغن گرم آنست که
پیش از آنکه عضو آبله کند سفیده تخم مرغ را بر او بمالند و لته را آب یخ و برف
سرد کنند و بر او وضع کنند یا آنکه مداد بمالند یا عدس پخته ضماد نمایند یا آنکه گل ارمنی
و سرکه و آب ضماد نمایند یا آنکه سفیداب قلعی و گل ارمنی و سفیدی تخم مرغ بمالند
و اگر آبله کرد و مجروح شد و وجع و سوزش و باد و ورم دارد اگر مانعی نباشد فصد کنند
و از خوردن شیرینی و روغن اجتناب کنند و مرهم اسفیداج صفت آن اینست
استعمال نمایند سفیداب قلعی موم کافوری از هر یک دو مثقال روغن گل
سرخ یکمثقال و اگر نباشد روغن بادام شیرین و موم را در روغن بگدازند و سفیداب را
نرم کوبیده اضافه نمایند و استعمال کنند **مرهمی** دیگر که معروفست بمرهم نوره
و در سوختگی آتش مجرب است و بهترین مرهمهاست در این باب آهک را در میان
آب بقدری که در روی آهک بایستد بگذارند و خوب بر هم زنند چون ته نشین شد
و دو ساعت گذشت هم آب را بریزند تجدید آب کنند و باز بر هم زنند و بعد از ساعت
نیز تجدید کنند تا هفت مرتبه پس آن آهک را خشک کنند و با روغن گل سرخ اگر

و مرداسنگ بکار برند یا سفیداب قلعی
صفت مرهم اسفیداج
و مرهم نوره

نباشد

نباشد روغن بادام شیرین مخلوط نموده استعمال نمایند و اگر موم کافوری در
این مرهم نیز اضافه نمایند شاید **مرهمی** دیگر بجهة سوختگی سفیداب قلعی توتیا قلیم
مرداسنگ اجزا را کوبیده و از حریر پیچیده با روغن گل سرخ یا روغن بادام شیرین
استعمال نمایند و اگر این ادویه یافت نشود مرداسنگ را بسیار نرم کوبیده
با پیه بز استعمال نمایند نافع و مجرب است نهایت اگر محل سوخته صورت باشد استعمال
مرداسنگ نباید کرد زیرا که اثر سیاهی از آن میماند و گاه باشد که برطرف نشود

مطلب دوم در معالجه صنعی چند از بعضی امراض که بدون مراجعه بطبیب توان
معالجه نمود **صداع** هرگاه از اسباب سخنه خارجه از بدن اتفاق افتاده باشد مثل
نشستن یا راه رفتن در آفتاب یا نزدیک آتش بسیار مقام گرمی یا دوا یا غذای
گرم بالقوه یا بالفعل خوردن یا در حمام بسیار ماندن و بالجمله انچه از خارج سبب
حرارت زاید بر حرارت بدن شود و باعتبار استعداد دماغ و اعضای سر که سبب
صداع گردد و علامتش وجود یکی از اسباب مذکوره یا تقدم یکی از آنهاست
و حرارت لمس سر و خشکی اندرون بینی و تشنگی و صدا کردن گوش و تخفیف یافتن
صداع از استعمال مبردات بالفعل یا بالقوه و عدم سنگینی در سر و اعتدال در
سایر حالات بدن علاج آن بوییدن صندل و گلاب و گل بنفشه و گل نیلوفر

وکافور و استنشاق بگلاب و بوییدن سرکه و گلاب و مالیدن گل سرخ با سرکه
بر سر و روغن تخم کدو و روغن بنفشه بادام و روغن تخم کاهو و روغن تخم
خشخاش و طریق ساختن روغن سرخ آنست که روغن کنجد را ورق گل سرخ تازه
بسیار ریخته تا چهل روز آفتاب گذارند اما طریق کردن روغن تخم کدو و
خشخاش و بادام و امثال اینها آنست که هر یک از اینها را بکوبند و اندک
آب گرم براو پاشیده بفشارند تا روغن بیرون آید و روغن بنفشه بادام آنست
که مغز بادام مقشر را با گل بنفشه تازه در کیسه کرده مکرر بمالند و بعد از آن بدستور
مذکور روغن بگیرند و مالیدن تخم کاسنی کوبیده با گلاب و لخلخه از گلاب و
سرکه و صندلین و آب کشنیز و آب خیاره و کافور و ضماد تراشه کدو و خیاره
و مالیدن پوست هلیله زرد یا آب یا گلاب سوده و مالیدن پایها و پاشویه با آب
گرم کردن و آشامیدن آب انارین و آب ریباس و آب غوره و آب آلوچه
و بزرقطونا با عرق بید یا عرق کاسنی یا عرق نیلوفر یا آلوی بخارای خشک را
خیسانیده و صاف نموده با شیرخشت یا با شیرخشت یا دوغ سرد کرده هر یک
ازین ادویه و اشربه مذکوره که یافت شود و غذا انار و گلابی و هندوانه و مغز
خیاره و آلوچه و گیلاس و آلوی زرد و از بقول کاهو و اسفناج و خرفه و از حبوبات ماش

طریق ساختن روغن گل سرخ و ساختن روغن تخم کدو و خشخاش

و عدس

و عدس و از قلیها قلیه زرشک و تمر و ناردان و آلو و سماق و لیمو و نارنج و ترنج
و ریباس و قراقروط و دوغ و قلیه کدو و با چلاو و به چلاو و در هر مکان بهر یک
از اغذیه مذکوره که یافت شود و اگر سبب صداع برودت باشد که از خارج رسیده
باشد مثل هوای سردی یا اغتسال در آب سردی یا خوردن دوا یا غذای سردی
و علامت آن تقدم یکی از اسباب مذکوره است و کدورت حواس و میل وجع
به پس سر و سکون درد از استعمال مسخنات باشد که با این نوع از صداع نزله
باشد یا آنکه بعد از آن نزله بهم رسد علاج آنست که سبوس گندم یا سیاه تخمه یا نمک
یا گل سرخ یا خاکستر را گرم کنند و در کیسه کرده بر سر بندند و بابونه و مرزنجوش
و اکلیل الملک و گل سرخ و اسطوخودوس بعضی از اینها یا مجموع را جوشانیده
سر را بخار آنها بدارند و بوییدن مشک و عنبر نافع است و غذا کم میل نمایند
و قیمه شوربا با دارچینی و هیل و زیره میل نمایند و از هوای سرد و آب سرد
و ترشیها احتراز نمایند و اگر سبب صداع غلبه خون باشد و علامت آن
سرخی چشمها و رخساره و زبان است و سنگینی سر و جستن رگهای جهنده
سر و میل بخواب و پری رگهای بدن و سرخی و غلظت بول و آمدن خون از بینی
و دندانها یا بواسیر و خاریدن جابجای فصد و حجامت و شیرینی طعم دهان و جلوه

کردن چیزهای سرخ در پیش چشم بآنکه در خارج وجود داشته باشد و در خواب
چیزهای سرخ بسیار دیدن علاج فصد قیفال است یا حجامت پس الکتفین و از دواها غذاها
که در نوع اول صداع مذکور شد خصوصا آنچه ترشی باشد میل نمودن و بعد از فصد
این حبین را میل کردن عناب سپستان از هر یک ده دانه آلوی بخارا بیست دانه
تمرهندی ده مثقال شیرخشت ترنجبین از هر یک ده مثقال پوست هلیله زرد سه
مثقال و اگر محتاج بتکرار حبین باشد بیک روز فاصله باز همین حبین را میل نمایند
و اگر سبب صداع غلبهٔ صفرا باشد و علامتش مجموع آن علامتها است که در نوع اول
صداع مذکور شد سوای اعتدال در سایر حالات بدن با زردی چشمها و صورت
و تلخی دهان و التهاب و خشونت زبان و بیخوابی و بی اشتهائی و زردی و رقت
بول و تخیل چیزهای زرد و شعلها و در خواب دیدن زردیها و شعلها و آتش علاج
مجموع آنچه در نوع اول صداع مذکور شد و این حبین را خوردن عناب سپستان از هر یک
ده دانه تخم کاسنی شاهتره تخم کاهو از هر یک دو مثقال تخم کشنیز یکمثقال شیرخشت
با ترنجبین از هر یک ده مثقال و بعوض شیرخشت و ترنجبین شربت بنفشه یا شربت
نیلوفر از هر یک چهار مثقال میتواند داخل نمود طریق ساختن شربت بنفشه
و نیلوفر آنست که گل هر یک از اینها را بجوشانند و صاف نمایند و با سه وزن

صفت شربت بنفشه و نیلوفر

آن

آن شکر صاف کرده بقوام آورند و روز بعد این مسهل را میل نمایند گل بنفشه
گل نیلوفر شاهتره تخم کاسنی خیارشنبر عنب الثعلب از هر یک ده مثقال عناب
سپستان از هر یک ده دانه آلوی بخارا بیست دانه پوست هلیله زرد سه مثقال
اجزا را بجوشانند و صاف نمایند و با شیرخشت و ترنجبین و فلوس خیارچنبر از
هر یک ده مثقال روغن بادام شیرین یکمثقال میل نمایند و اگر از یک مسهل رفع
نشود همان حبین اول را روز بعد و بعد از آن باز مسهل را تا قلع ماده بشود و بآنچه
از انواع مذکوره صداع که تب باشد ترک حبوبات لازم دانند و اگر سبب صداع
بخارات معده باشد و علامت آن آنست که شدت و ضعف صداع تابع حال
معده است اگر قوتهای معده بر جای خود است صداع تخفیف دارد و اگر ضعف
در هضم یا سایر قوتهای معده هست شدت مینماید و بالجمله مریض مییابد که هرگاه
ناخوشی در معده هست باشدت مینماید و هرگاه حال معده بمجری طبیعی است
ساکن میشود علاج خوردن اطریفل صغیر است بقدر سه مثقال یا چهار مثقال
در آخر شب و خوردن آمله پرورده یا طباشیر یا مصطکی بحسب مزاج و اگر هاضمه
بسیار ضعیف باشد بقدر یکمثقال نوشدارو هندی بر روی غذا میل نمایند
و مراعات حال معده نمایند و اگر خلط غالب در معده بیابند بقدر یکمثقال و نیم

صداع معده

ایارج فیقرا با دو مثقال اطریفل صغیر میل نمایند و اگر قی تکرار شود گره
در میان ابهام دست و [illegible] میل نمایند طریق ساختن اطریفل صغیر پوست هلیله
کابلی پوست بلیله آمله مقشر هلیله سیاه اجزا را برابر کوبیده و بروغن بادام
چرب کرده با دو برابر مجموع عسل کف گرفته بقوام آورده برشته اما
اما طریق ساختن [illegible] که پیش اطبا معروفست [illegible] این است
گل سرخ شش مثقال سعد کوفی مثقال قرنفل مصطکی اسارون سنبل الطیب
دارچینی از هر یک مثقال قاقله صغار و کبار زرنب [illegible] جوزبوا قرفه زعفران
از هر یک دو مثقال آمله مقشر نه مثقال قند و عسل از هر یک هشتاد مثقال
آمله را در شیر گاو بخیسانند و با آب بجوشانند تا پخته شود و پس از پشت غربال
بر رون کشند و قند و عسل را بقوام آورند دارو را کوفته و بیخته با آمله مخلوط
نموده باهم سرشند **اما** طریق ساختن ایارج فیقرا مصطکی [illegible] دارچینی سنبل
الطیب حب بلسان اسارون زعفران از هر یک یک مثقال صبر سقوطری
شانزده مثقال اجزا را کوبیده باهم مخلوط نمایند این است آنچه در معالجه
بعضی از انواع صداع میتوان بیان نمود و دیگر انواع را رجوع بطبیب است
نوع [illegible] زکام که عبارت از فرو آمدن فضول رطبه دماغ است از [illegible]

باحتی بازیستن آن فضول است باعضای مجاور مثل سینه و گوش و چشم و غیرها
سبب آن گاهی از اسباب متخذه خارجه است از عالم نشستن در آفتاب [illegible]
در آتش یا غیر اینها از آنچه در نوع اول صداع مذکور شد علامتش تقدم یکی
از اسباب مذکوره است و حرارتش و سوزش اندرون بینی و حدت و رقت آنچه
سیلان مینماید و سرخی چشمها و سایر علامتها که در نوع اول صداع مذکور شد
علاج اگر علامات غلبه خون باشد چنانچه در صداع دموی مذکور شد فصد قیفال
یا حجامت میان شانه و اگر علامات غلبه صفرا باشد چنانچه در صداع صفراوی
مذکور شد دو روز این را میل نمایند عناب ده سپستان از هر یک ده دانه
تمر هندی ده مثقال شیره تخم کشنیز یکمثقال خاکشیر سه مثقال شربت بنفشه سه مثقال
و اگر چنین منضج را در روی نیز میل [illegible] نافع است و تا سه روز از چرب و شیرینی
و آب سرد و ترش احتراز نمایند و اگر تب باشد از خوردن گوشت هم احتراز نمایند
و غذا آش عدس [illegible] میل نمایند و اگر [illegible]
باشد [illegible] بنفشه نیلوفر عنب الثعلب [illegible] گاو زبان [illegible] از هر یک دو
مثقال عناب سپستان از هر یک ده دانه [illegible] از هر یک [illegible]
[illegible] چهارده مثقال روغن بادام یکمثقال میل نمایند [illegible]

شیره تخم کاهو

شربت خشخاش یا حب زله یا حب الشفا یا افیون میل نمایند **طریق ساختن**
شربت خشخاش این است که صد دانه خشخاش با پوست و تخم با آب باران
بجوشانند و بعد از ده روز بجوشانند و صاف نمایند با قند سفید چهار درم
بقوام آورند و صفت حب زله مجرب است نشاسته صمغ عربی رب سوس
تخم خشخاش افیون از هر یک چهار مثقال کتیرا سه دانه از هر یک دو مثقال
نیم مثقال با لعاب بزرقطونا حب سازند نسخه دیگر که نیز مجرب است نشاسته
رب سوس صمغ عربی لعاب زعفران افیون تخم کاهو مقشر
مساوی حب سازند و نسخه حب الشفا مذکور میشود و در نزله حاره بعد از
خوردن نزله جایز است و در شب بکام ... آب نیکو
چرب کردن مغز سر ... روغن ... و روغن تخم کاهو و روغن تخم
خشخاش و روغن بنفشه با دوام باشد مناسب است اگر علامات غلبه خون و صفرا
باشد تدابیری است که مذکور شد ولی فصد و خوردن مسهل و اگر سبب نزله
خارجی باشد مثل رسیدن هوای سرد یا اغتسال از آب سرد علاجش تقدیم
... مذکوره و کدورت حواس و انقطاع ... بالفعل و عدم
حرارت ... و عدم سوزش ... علاج چنانکه در نوع اول مذکور شد

نمایند و پرهیز را مثل نوع اول نگاه دارند و سر را بیشتر ... و اگر سبب سرکه گرم
... کرده بر سر بندند مناسب است و در این نوع اگر آنچه دفع میشود
غلیظ باشد و دفع نمیشود باشد بوییدن سیاه دانه ... و سرکه حب بنده مناسب
و اگر ... در این نوع از نزله خوردن ایارج فیقرا یا اطریفل مناسب
مخصوص صاحب ... غلبه رطوبت بر مزاج دماغ یا معده یا تمام بدن باشد و خوردن
اطریفل صغیر در انواع نزله نافع است **رمد یا چشم** که آن را اطبا ...
و آن عبارت از ورم طبقه ... که طبقه ... از طبقات چشم است یعنی آن ...
سفیدی که در چشم ... میشود هرگاه ورم کند ... و غالبا ...
... ورم میکند ... اگر خون باشد علامت شدت سرخی ...
و بزرگی ورم و پری و ... رگها و بسیاری حرکت آمدن و سایر علامات
غلبه خون چنانچه در صداع دموی مذکور شد علاج فصد قیفال و حجامت
شانه و خوردن مبردات مثل شیره تخم کاهو دو مثقال شیره تخم ... مثقال
شیره عناب ده دانه لعاب بزرقطونا یکمثقال خاکشیر سه مثقال شربت بنفشه
یا شربت نیلوفر از هر یک سه مثقال و اگر ورم و وجع شدت داشته باشد
... میل نمایند ... حب الشعیر ... گل بنفشه گل نیلوفر ...

ده مثقال عناب سه سپستان از هر یک ده دانه آلوی بخارا بیست دانه پوست
هلیله زرد سه مثقال شیرخشت ترنجبین از هر یک ده مثقال و اگر محتاج تنقیه دیگر
باشد همین جوشانده را مکرر میل نمایند و هر یک شب نیم مثقال ... ده حب
سه مثقال اطریفل صغیر فرو برند و غذا ماش برنج و آش عدس و چیزی که شبیه
و چلاو باشد و تخم مرغ نیمرشت و قلیه و مرغ و چون سکون تمام پیدا کند دوا از شیاف
صندل سرخ ... در بندی حضض که افیون با آب عنب الثعلب و آب کشنیز
سبز و آب کوکنار و آب خیار هر یک که باشد در چشمها چوبی که باید دوای
چشم زده ... و بعد از چشم ... ادویه صبر سقوطری مر مکی زعفران جدا جدا
نمایند و زرده تخم مرغ شبها بر پشت چشم نهاده نمایند و چیزی باید دوای
چشم داخل نمایند مگر سفیده تخم مرغ و ... قطور ... یکدیگر ...
و صاف از او در چشم مکرر بچکانند و اگر ... شیر دختر ... یا با سفیده
تخم مرغ ... در چشم بچکانند و بعد از چهار دهم ... تنقیه که از آن در
موق چشم ... هر سه بکوب ... و صاف نمایند و با سفیده
تخم در شیشه کرده بر هم زنند و ... در چشم بچکانند که در تسکین وجع قوی است
و اگر وجع شدید باشد شیاف ابیض افیونی را با سفیده تخم مرغ و شیر دختر ...

نمایند و در چشم بچکانند **طریق ساختن** شیاف ابیض سفیداب قلعی ... مثقال
صمغ عربی ... مثقال افیون کتیرا از هر یک ... مثقال ... که ... با سفیده تخم مرغ
سرشته ... که خواهند با مقراض مقراض نمایند و بعد از سکون
وجع و کم شدن سرخی این دوا استعمال نمایند ... چشم ... نشاسته ...
اجزا ... و بعضی ... قطور ... نبات سفید می کنند و این دوا را
... و بعضی ... دوای سفید ... **طریق** استعمال آن چنانست
که قدری از دوا ... انگشت ... و ... چشم ...
... و اگر سبب رمد صفرا
علامتش آنست که ورم و سرخی ... و ... آب کمتر است و درد و
والتهاب بیشتر است و سایر علامات غلبه صفرا چنانچه در ... صفراوی مذکور شد
موجود است علاج همان چیزی است که در رمد دموی مذکور شد غیر اینکه در دموی
فصد از جانب مخالف می کنند و در صفراوی از طرف وجع زیرا که در دموی
... محتاج فصد ... و ... از جانب وجع باید کرد و در صفراوی
... احتیاج ... مسهل در صفراوی بیشتر است ...
احتیاج ... و اگر ... مسهل ... در رمد صفراوی ...

با شیرخشت ده مثقال و آب گرم بعد از کشیدن مسهلی که در صداع صفراوی مذکور شد مناسب است
و سایر تدابیر تمام نحوی است که در صداع صفراوی مذکور شد. وصفت قرص بنفشه این است
گل بنفشه ده مثقال انیسون پنج مثقال رب السوس کتیرا از هر یک دو مثقال
تربد بروغن بادام چرب کرده و پوست [illegible] پنج مثقال [illegible] که در میان سیب
و بعضی [illegible] در زیر خاکستر گرم [illegible] باشد [illegible]
برآورده باشند [illegible] سه مثقال [illegible] قرص سازند. درد گوش
اگر سبب آن [illegible] باشد علامتش جمیع علامات است که در صداع دموی [illegible]
مذکور شد علاجش [illegible] که در صداع دموی مذکور شد و فصد قیفال [illegible]
میان شانه [illegible] و تخم [illegible] و لعاب [illegible]
قطره در گوش و اگر وجع شدید باشد شیاف [illegible] و تخم [illegible]
[illegible] با آب حل کرده [illegible] کتان آلوده در گوش [illegible]
و صندل سرخ [illegible] شیاف [illegible]
[illegible]
و اگر صفراوی باشد علامتش [illegible] که در صداع صفراوی مذکور شد و علاجش [illegible]
علاج درد گوش دموی است [illegible] و مسهل [illegible] و اگر وجع [illegible]

شدید

شدید باشد جمیع [illegible] و سایر [illegible]
که در درد گوش دموی [illegible] نحوی است که در صداع صفراوی مذکور شد و در
انواع درد گوش روغن [illegible] برابر سرکه [illegible] با سرکه [illegible]
[illegible] و روغن [illegible] در گوش چکانیدن نافع است. خون آمدن از گوش
که آن را بعرف اطبا رعاف گویند [illegible] از آمدن خون ضعف
[illegible] علاج باید [illegible] اگر سبب آن حدت خون باشد علامتش علامات
غلبه صفرا است چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد و حدت و حرارت مزاج و رقت
خون علاجش فصد قیفال [illegible] چنانچه در نوع صداع مذکور شد از دوا
و غذا [illegible]
[illegible] بر میان سر [illegible]
نافع است و آب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اگر [illegible] باشد نافع است و اگر سبب رعاف بسیاری خون [illegible]

علامات غلبهٔ خون است چنانچه در صداع دموی مذکور شد و با فراط آمدن خون از بینی [illegible]
فصد قیفال و حجامت میان شانه و سایر تدابیری که در نوع اول مذکور شد و خوردن
[illegible] نافع است و در آن نوع احتیاج بفصد و حجامت [illegible]
نوع اول حاجت بتبریدات **ورم بن دندان** اگر سبب آن حرارت باشد علامتش [illegible]
غلبهٔ حرارت چنانچه در انواع صداع مذکور شد و هنگام درد باب سرد درد [illegible]
ساکن شود و [illegible] غالب باشد [illegible] بن دندان [illegible] و اگر ورم باشد [illegible]
حرارت بن دندان باشد علاجش فصد قیفال و حجامت بعد از آنها فصد چهار رگ
و تبرید بتبریدات دوائیه و غذائیه چنانچه در صداع مذکور شد و اگر محتاج بمسهل باشد
مسهلی که در صداع صفراوی مذکور شد مناسب است و سرکه و گلاب [illegible]
در دهن نگاه دارند و اگر وجع شدید باشد اندکی کافور [illegible] با سرکه و گلاب [illegible]
و اگر وجع از [illegible] اندکی افیون [illegible] و روغن گل سرخ [illegible]
در دهن نگاه دارند و اگر سبب درد دندان غلبهٔ رطوبت [illegible]
وجع است و سکون باشیاء حاره [illegible] ورم و سرخی گوشت بن دندان [illegible]
و سایر علامات غلبهٔ حرارت مفقود باشد علاجش غرغره از اطریفل صغیر [illegible]
[illegible] مضمضه کردن سرکه که پونه و عاقرقرحا در آن جوشانیده و صاف نموده باشند

خون [illegible]
و سایر علامات
غلبهٔ [illegible]

و اگر [illegible]

و اگر حنظل را بجوشانند و صاف نمایند و آب آنرا در دهان نگاه دارند نافع است
ورم [illegible] بن دندان اگر با علامات غلبهٔ خون باشد چنانچه در صداع دموی مذکور شد
علاجش فصد قیفال و حجامت و فصد چهار رگ و تبرید بتبریدات دوائیه و غذائیه
[illegible] مسهل صفرا چنانچه در صداع مذکور شد [illegible]
[illegible] از [illegible] و پوست [illegible] گل [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] در دهان [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] ورم بن دندان [illegible]
[illegible] اگر با علامات غلبهٔ خون باشد چنانچه مذکور شد علاجش فصد قیفال
و حجامت میان شانه و فصد چهار رگ و تبرید بتبریدات دوائیه و غذائیه و خوردن
مسهل صفرا چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد و اگر علامات غلبهٔ خون و صفرا
نباشد احتیاج بفصد و مسهل نیست سماق را در گلاب جوشانیده [illegible]
و پوست [illegible] و گل [illegible] سوخته نرم کوبیده [illegible]
گل [illegible] با آب [illegible] که در آن سماق جوشانیده
[illegible] و در شب وقت خواب [illegible]
[illegible] و گل [illegible] درخت [illegible]

از هر یک ده مثقال روغن بادام شیرین [illegible] چهار مثقال نمک طعام نیم مثقال در سه
دفعه یا پنج دفعه عمل آورند دفعه اول آب نمک و تره روغن بادام و دفعات دیگر
سایر اجزا و آب چغندر در دفعه آخر و در حقنه اعوز غرغره بسرکه و گلاب یا آب شیر
سبز یا آب کاهو سبز یا رب توت سیاه و عنب الثعلب و عدس و جو مقشر
و گل زرد و پوست خشخاش و تخم کاهو و تخم کشنیز و سماق هر یک که یافت شود
مناسب است و بعد از فصد و اندک سکون ورم و وجع ترتیب را از اجزای
غرغره اخراج و فلوس خیارچنبر اضافه نمایند و در خارج ضماد کشنیز سبز کوبیده
مناسب است و اگر ورم از خارج ظاهر باشد و بعد از فصد معلوم شود که ورم
جمع شده و منفجر میشود غرغرهای مذکوره را بعمل آورند و کشنیز سبز و اسفناج تازه
با شیرگاو و پخته نیم گرم ضماد نمایند یا اکلیل الملک و خطمی و گل بنفشه و برگ چغندر و تخم
مرو کتیرا و خبازی با شیرگاو یا آب اسفناج یا آب برگ بارتنگ پخته نیم گرم ضماد نمایند
و هرگاه قریب بانفجار رسیده باشد ترنجبین کوبیده را اضافه ضمادات نمایند تا منفجر
شود و بعد از انفجار همین ضماد را استعمال نمایند تا از چرک پاک شده ملتحم گردد
و اگر سبب ورم صفرا باشد علامتش شدت وجع و عطش و خشکی و تلخی دهان
و سایر علامات غلبه صفرا است چنانکه در صداع صفراوی مذکور شد علاجش همان

و اگر مجموع این ادویه یافت نشود بعضی از اینها کافیست و اگر با اینها علاج نشود
و گوشت بن دندان فاسد شده باشد [illegible] خون گرفته
[illegible] بسرکه عنصل [illegible]
[illegible] **و طریق** ساختن سرکه عنصل آنست که پیاز عنصل
بکارد چوبی ریزه ریزه کرده با ده برابر سرکه خوب در ظرفی کرده [illegible]
در آفتاب گذارند پس صاف نموده استعمال نمایند و اگر سرکه عنصل [illegible]
با سرکه [illegible] استعمال نمایند **خناق** که از او رم [illegible] عبارت از ورم
اعضای [illegible] سبب این ورم اگر خون باشد علامتش سرخی [illegible]
و پری رگها و شیرینی طعم دهان و سایر علامات غلبه خون چنانچه در صداع دموی مذکور شد
علاجش فصد قیفال از جانب مخالف و ترک شیرینی و [illegible] خوردن [illegible]
چنانچه در [illegible] دموی مذکور شد و بعد از فصد منضج و مسهل [illegible] که در صداع صفراوی
گذشت و اگر یک فصد کفایت نکند اعاده فصد از جانب [illegible] حجامت [illegible]
و اگر بعد از فصد حقنه موافق این نسخه [illegible]
خیار [illegible] گل سرخ [illegible] و برگ [illegible] گل خطمی از هر یک ده مثقال [illegible]
از هر یک [illegible] آب چغندر [illegible] مثقال شیرخشت ترنجبین [illegible]

[illegible]

علاج خناق دموی سوای آنکه فصد درین نوع لازمست و احتیاج بمرات
و مسهلات صفرا درین نوع بیشترست و خوردن ماء الشعیر با سکنجبین یا شربت
نیلوفر مناسب است **طریق** ساختن ماء الشعیر آنست که ده مثقال جو
پوست کنده را با دویست مثقال آب بر آتش بسیار ملایم بجوشانند تا شصت
مثقال آب بماند پس صاف نموده هر روز بیست مثقال از آن را با ده مثقال
سکنجبین ساده یا سه مثقال شربت نیلوفر یا هشت مثقال شیرخشت بنوشند
و سرو است و منضج و مسهل و غرغره و سایر تدابیر همچنانست که در دموی مذکور شد
و ورم خارج گلو را اگر نخواهند که منفجر شود مالیدن طوس خیارچنبر و روغن
بادام تحلیل ورم مینماید **سرفه** که آنرا بعرف اطبا سعال مینامند و آن
حرکتی است از سینه و شش که بسبب آن دفع موذی از خود میکند سبب آنکه
ماده حاره باشد که از دماغ بشش و اعضای سینه سرازیر باشد علاجش
یعنی بسرفه چیزی دفع نشده باشد و اینکه سرفه در شب بیشتر باشد و سوزش یا خارش
گلو و اعضای سینه علاجش آنست که منع نزول ماده شربت خشخاش با شیره
و چربا و ترشی و آب سرد احتراز نمایند و اگر شربت خشخاش با لعاب بهدانه
و بزرقطونا و شیره مغز کدو و شیره تخم کاهو و سفوف سعال میل نمایند بهترست

طریق ساختن سفوف سعال اینست تخم خشخاش سفید شش مثقال از هر یک چهار مثقال
نشاسته صمغ عربی از هر یک دو مثقال و نیم رب السوس نبات سفید از هر یک یک مثقال
و نیم اجزا را نرم کوبیده سفوف سازند و هر روزه سه مثقال شربت خشخاش با
یک مثقال ازین سفوف با لعاب بهدانه و شیرها که مذکور شد میل نمایند و اگر شربت خشخاش
میسر نشده هر روزه حرارت اقتضا روز بیشتر گلپاشی افیون فروبرده در شب و وقت خواب
این حب را در دهن نگاه دارند نشاسته کتیرا صمغ عربی با گل ارمنی از هر یک دو مثقال
مغز بادام مقشر با قلا مقشر تخم خشخاش پوست خشخاش از هر یک یک مثقال اجزا را
نرم کوبیده با لعاب بزرقطونا حبهای بمقدار نخود سازند
انگه بدارند و اگر سبب سرفه حرارت مزاج شش و غلبه خون باشد علامتش نفس بتنگی
و تشنگی و سرخی رنگ رو و سایر علامات غلبه حرارت بر مزاج چنانچه در انواع خناق مذکور شد
علاجش فصد باسلیق و خوردن هر روزه بیست مثقال ماء الشعیر با سه مثقال شربت نیلوفر
و یک مثقال سفوف سعال مذکور و لعاب بهدانه و بزرقطونا و اگر بفصد و تبرید نفع نشود
دو روز این منضج را میل نمایند عناب سپستان از هر یک ده دانه خبازی بهدانه
از هر یک سه مثقال شیره تخم کدو و تخم کاهو از هر یک دو مثقال شربت بنفشه مثقال
سفوف سعال مذکور یک مثقال و در روز سیم این مسهل را میل نمایند عناب سپستان از هر یک ده

دانه خرفه سفید و تخم خطمی خیارین عرق السوس از هر یک ده مثقال شیرخشت

ترنجبین از هر یک هشت مثقال عود سفید چینی ده مثقال روغن بادام شیرین

یکمثقال و اگر محتاج شود و مسهل باشد تکرار نمایند و غذایش مزوره شوربا و زرشک

چلاو و چلاو زرده تخم مرغ و بعضی نالش مزعفر شیره بادام و شیره خشخاش

و اگر سبب سرفه ماده رطوبتی باشد که نفس تنگ باشد علاجش این است که آنچه

سرفه دفع شود و کمال غلظت داشته باشد و عدم جلا تا نضج علاجش خوردن

شربت زوفا است با لعاب حلبه و زنگ و بهدانه **دوای سرفه** ساختن شربت زوفا

این است زوفا یابس پرسیاوشان اصل السوس از هر یک هشت مثقال بنفشه

تخم خطمی خیارین از هر یک چهار مثقال عناب سپستان از هر یک دانه انجیر زرد

بیست دانه اجزا را بجوشانند و صاف نمایند و با پانصد درم شکر بقوام آورند

و هر روز یکمثقال تا هفت مثقال این شربت را با لعابهای مذکوره بیاشامند

تا ماده پخته شود و دفع شود **ضعف قلب** باعث یا رسیدن بخار سوداوی

بقلب و دماغ میتواند بود و پس هر گاه سبب آن احتراق صفرا باشد علاجش تلطیف

خلط صفرا است چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد علاجش خوردن شربت

سیب شربت ترنج شربت لیمو شربت ریباس و دوغ و شربت انار و شربت

صفت مفرح

و طریقت ساختن اشربه مذکوره این است که آب هر یک از میوها را گرفته

با ثلث آن قند یا نبات یا شکر صاف بقوام آورده بدارند و بخورند و ترنج اگر ترش

چاشنی از ثلث کمتر شاید و مالیدن صندل سفید با گلاب بر محل قلب و خوردن

مفرحات بارده مثل مفرح که صفت آن این است و قبل الاجزا و کشنیز

تخم خرفه ده مثقال تخم کشنیز گل گاوزبان از هر یک پنج مثقال صندل سفید

طباشیر ورق گل سرخ از هر یک پنج مثقال با شربت سیب اگر نباشد شکر سفید با

با قند دو برابر اجزا سرشته دارند دو مثقال تا چهار مثقال با عرق سیب یا

و تخم ریحان و قدر ده تا سی مثقال نمایند **مفرح** دیگر اقوی از اول با

اجزای مفرح اول با اضافه مروارید ناسفته کهربا ابریشم مقرض ده

تخم خشخاش سفید از هر یک سه مثقال مغز بسل دو مثقال تودری سرخ

بهمن سرخ و سفید از هر یک یکمثقال عنبر نیم مثقال ورق نقره یکمثقال

اول با دو برابر اجزا شربت سیب یا نبات یا قند بقوام آمده سرشته

تا سه مثقال بیاشامند **مفرح** دیگر اقوی از دو مفرح مذکور مشهور

یاقوتی که اکثر اطبا اتفاق دارند که در تقویت قلب و دماغ که با حرارت مزاج

نظیر ندارد صفت آن مروارید ناسفته شش مثقال چهار مثقال گل مختوم

نباشد گل و بنفشه ده مثقال کشنیز خشک سه مثقال تخم گل سرخ سه مثقال
ساذج هندی زرنباد درونج عقربی از هر یک یکمثقال عود هندی سه مثقال
پوست ترنج سه مثقال گاوزبان گیلانی سه مثقال بادرنجبویه بهمن سفید
از هر یک دو مثقال ریوند چینی تخم کاسنی از هر یک سه مثقال [illegible] عنبر اشهب
از هر یک دو مثقال مشک نیم مثقال ابریشم سه مثقال آمله مقشر پوست هلیله
کابلی از هر یک چهار مثقال قند سفید دو برابر اجزا گلاب شربت سیب آب
انارین شربت به از هر یک چهار مثقال قند و شربتها و آب را بقوام
بیاورند و اجزا را سائیده و کوبیده و بیخته باهم سرشته روزی یکمثقال تا
دو مثقال میل نمایند و اگر بدون تنقیه بدن این تدابیر را نفع نکند اول بدوا
تنقیه از صفرا بکنند و بعد از آن مداومت باین مفرحات نمایند اما تنقیه بدن
باین نحو نمایند که سه روز منضج از گاوزبان بادرنجبویه بیخ کاسنی گل نیلوفر سپستان
شاهتره خشک از هر یک دو مثقال شیرخشت ترنجبین از هر یک ده مثقال بعد
و روز چهارم قرص بنفشه مسهل یکمثقال و نیم غاریقون نیم مثقال حب کرده فرو برند
و از عقب آن همان منضج مذکور را با سه مثقال پوست هلیله زرد و ده مثقال گل بنفشه
و دو مثقال افتیمون و پانزده مثقال ترنجبین طبخ داده میل نمایند و غذا دیر دهند

مسهل نخود آب دو روز منضج قبل شوربا میل نمایند و اگر یک مسهل کفایت نکند
تکرار نمایند تا بدن از اخلاط فاسده پاک شده مقویات و مفرحات نافع افتد
و اگر با حرارت مزاج آثار غلبه خون ظاهر باشد و علامتش چنان است که در صداع
دموی مذکور شد فصد باسلیق از دست راست بکنند و اگر کفایت نکند فصد
اسیلم از دست چپ بکنند و اگر بعد از فصد احتیاج بمسهل باشد چنانکه در نوع
اول مذکور شد منضج و مسهل میل نمایند و بعد از آن از مفرحات مذکوره میل
نمایند و اگر ضعف قلب با حرارت مزاج نباشد بلکه آثار غلبه برودت از سپیدی
قاروره و سپیدی لون بشره و انتفاخ منخرات ظاهر باشد علاج آن خوردن
شربت گاوزبان و عرق بیدمشک و تخم فرنجمشک است و مفرحات حاره و مفرحات
قریب باعتدال باشد مثل مفرح یاقوتی که در قسم اول مذکور شد و مفرح مشهور بدوا
المسک حلو اما طریق ساختن شربت گاوزبان آنست که گاوزبان گیلانی بیست مثقال گل
گاوزبان ده مثقال بادرنجبویه ده مثقال با عرق بیدمشک و اگر نباشد در آب خیسانند
و صاف نمایند و با نه درم قند سفید بقوام آورند و اگر خواهند ورق طلا و ورق
نقره و عنبر اضافه نمایند و اگر اجزا را در آب سیب بخیسانند بهتر است اما طریق
ساختن دواء المسک حلو زرنباد و درونج از هر یک یکمثقال مروارید بسد کهربا

ابریشم مقرض از هریک یک مثقال و نیم بهمن سرخ و سفید سادج هندی سنبل الطیب
قاقله قرنفل جدوار بیده اشترغاز از هریک چهار دانگ زنجبیل دارفلفل از هریک
دو دانگ مشک یک دانگ و نیم اجزا را کوبیده و بیخته با دو برابر اجزا عسل
سرشته که آتش ندیده باشد سرشته قدر شربت از یک مثقال تا دو مثقال و اگر
این نوع احتیاج مسهل باشد در منضجی که در نوع سابق مذکور شد بعوض سنا و فو
اسطوخودوس و پرسیاوشان اضافه نمایند و بعد از نضج شربت و مسهل ایارج
فیقرا یک مثقال و نیم غاریقون نیم مثقال حب کرده فرو برند و در عقب آن همین
منضج را با اضافه افتیمون دو مثقال میل نمایند و اگر مکرر باشد تکرار نمایند تا تنقیه
اخلاط فاسده شده مفرحات و مقویات تا اثر تنقیح توجه کرد و اگر معجون نجاح
یافت شود در قلع امراض سوداویه خصوصا تنقیه قلب و دماغ بی‌بدل است و در اکثر
نافع است باید که در روز مسهل قدر سه مثقال تا پنج مثقال از این معجون فرو برند
و اندکی آب گرم در عقب آن بنوشند و صفت آن هلیله سیاه و پوست هلیله زرد
هلیله کابلی آمله مقشر افتیمون از هریک ده مثقال بسفایج اسطوخودوس ترید سفید از
هریک پنج مثقال غاریقون سه مثقال لاجورد مغسول حجر ارمنی از هریک دو مثقال سقمونیا سه
مثقال اجزا را کوبیده و بیخته با سه برابر مجموع عسل صاف بقوام آمده سرشته شربت

احتیاج

معجون نجاح

بادرنجبویه که صفت آن این است تخم کاسنی تخم خرفه تخم کشوث مقشر بادرنجبویه از هریک ده
مثقال گاوزبان گیلانی گل گاوزبان رازیانه بنفشه اصل السوس از هریک سه
مثقال پرسیاوشان بسفایج افتیمون از هریک پنج مثقال بادرنجبویه نه مثقال
در گلاب و عرق بیدمشک و آب سیب بخیسانند و بجوشانند و صاف نمایند و با قند
یا شکر صاف کرده قند سفید چهل مثقال بقوام آورده و هر روز قدر
ده مثقال با عرق گاوزبان آمیخته روزها میل نمایند که نافع است با جمله شربت
بادرنجبویه و معجون نجاح و مفرح یاقوتی نسخه آخر که در نوع اول ضعف قلب مذکور
شد در اکثر مرضها و انواع ضعف قلب و دماغ نافع است هیضه عبارت است
از حرکت مواد فاسده بدن به دفع بعضی بطریق قی و بعضی بطریق اسهال بشدت
و ضعف و سبب فاسد شدن غذا است در معده یا بسبب فساد غذا مواد فاسده
که در بدن است نیز حرکت نماید و میل بدفع می‌کند لهذا اشتهاء و ضعف سینه و بطلان
قوه و اسهال با سمره دل بهم زدن و تشنگی و گاه باشد که درد معده و کرب و قلق
و اضطراب نیز باشد و گاه باشد که دست و پا سرد شود و بزودی لاغری در صورت
بهم رسد و رنگ متغیر شود و تشنج شود و گاه باشد که بجهت غش برسد و تنقیح
شود و علاج این آن است که آب گرم بسیار بخورد و آن را به انگشت بحلق قی نماید

صفت معجون نجاح
شربت بادرنجبویه

هیضه

تا جمع نشود مواد فاسده غثیان و اسهال پاک شود و بعد از آن بقدر سه مثقال جلنجبین
و گلاب سرد بیاشامند و غذا نخورد تا وقتی که خاطر جمع شود که معده پاک
شده است و بعد از آن شربت انار منعنع یا شربت به یا رب به یا رب
انار ترش با گلاب بیاشامند و اگر اینها نباشد انار دانه را با گلاب بیخته
کشیده با طباشیر یا طباشیر برشته یا آب به و آب سیب و آب انار ترش
با طباشیر برشته و اگر بجهة غثیان و سردی اطراف و سقوط نبض برسد باید که
مشرودیطوس یا تریاق فاروق هر یک که باشد بقدر دو دانگ با گلاب
با گلاب بدهند و این ضماد را استعمال نمایند عصاره لحیة التیس اقاقیا
سماق گلنار گل ارمنی صندل سفید پوست انار آرد عدس آرد جو جمیعا
کوبیده با آب برگ مورد و یا آب به و سیب با گلاب بر روی معده ضماد کنند
طریق ساختن شربت انار منعنع آنست که آب انار ترش و شیرین و انگور
از هر یک چهار مثقال و آب نعناع تازه هشت مثقال با قدری قند که چاشنی
آن زیاد نشود بقوام آورند طریق ساختن شربت به آنست که آب به
ترش و شیرین را مساوی گرفته با قند سفید نصف مجموع بقوام آورند و رب انار
و رب به و هر یک از میوها آنست که آب هر یک از اینها را جوشانند تا ربع برسد

بدون جسکه شرتی داخل نمایند و غذا بعد از فرونشستن قی و کم شدن اسهال
با چلاو یا با چلاو بخورند و اگر غثیان و سرد شدن دست و پا و سایر اعضا و اعراض صعبه
که مذکور شد بهم رسد مرغ جوجه را کباب کرده آب از او بخورند درد معده
که در عرف عام درد دل میگویند که محل آن پایین استخوان سینه است
تا ناف سببش اگر رنجش صفرا در معده باشد علامتش تشنگی و تلخی دهان است
و تشنگی و تهوع و قی صفراوی زرد و یا سبز و تلخی الجمله بقی رفع میشود و بدا اشتها
و سایر علامات غلبه صفرا چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد علاج اگر اول
بر چیزی از قی کردن شده باید اعانت بر قی نمایند که مواد صفراوی بای
طریق دفع شود باین نحو که سکنجبین ساده با آب گرم و نمک بیاشامند و انگشت
با پر مرغ برسند تا قی کامل شده مواد دفع شود و بعد از پاک شدن معده
و سکون وجع اگر باشد شربت انار یا لیمو یا غوره یا ریباس یا رب یکی از اینها
یا عرق کاسنی یا بید یا نیلوفر اگر اینها نباشد تمرهندی و یا بزرقطونا و یا بزر خرفه
میل نمایند و اگر اشربه و رب مذکوره نباشد سکنجبین و بزرقطونا با عرقهای
مذکوره و اگر نباشد با آب و اگر باشد یخ یا برف سرد کرده بیاشامند و اگر اینها
هیچیک نباشد آب نارنگی یا آب غوره یا آب لیمو و امثال آن بسیار کم کرده سرد کرده

بنوشند و اگر سبب سوء هضم باشد بزر قطونا با خرفه‌های مذکوره با آب بخورند و غذا
آش زرشک یا تمر یا غوره یا سماق و اگر تب باشد قراقروط یا دوغ یا سکه
و چند روز باین نهج دواء و غذا بخورند تا مزاج باصلاح آید و اگر تب قوی آمده
باشد سکنجبین و بزر قطونا و عرق کاسنی یا بید یا عرق گرفته بنوشند و اگر این علاج
ساکن نشود حقنه باسهال دهند یا خوردن و اگر وجع بسیار شدید باشد خوردن چهار مثقال
اطریفل صغیر با آب گرم نفع داده است و اگر وجع شدید باشد دو مثقال حب
بنفشه را کوبیده حب کرده فرو برد و اندک آب گرم از عقب آن بنوشند و اگر
قرص بنفشه یافت شود قرص هی پانزده مثقال گل بنفشه گل سرخ و [illegible]
سنا مکی از هر یک دو مثقال آلوی بخارا بیست دانه جوشانیده صاف نموده
با شیرخشت و ترنجبین از هر یک مثقال هفت بنوشند و بعد از فرونشستن
سکون وجع غذا آنچه که مذکور شد میل نمایند و اگر سبب وجع معده بلغم
بلغم در معده باشد علامتش رطوبت دهان است و [illegible] اشتها و آروغ ترش
و عدم علامات مذکوره در صفراوی [illegible] بلغم و سفیدی رنگ [illegible]
و ضعف علاجش [illegible] خوردن گل قند گل سرخ آفتابی است بقدر چهار مثقال
با سکنجبین عسلی بقدر هفت مثقال یا گل قند و مصطکی بقدر نیم مثقال و بعد از [illegible] مثقال

ایارج فیقرا را حب کرده فرو برند و از عقب آن اندک آب گرم بنوشند و اگر قوت
[illegible] باشد مکرر ایارج فیقرا [illegible] دو روز در میان بخورند تا ماده قطع شود
و اگر ایارج فیقرا نباشد از این سفوف بقدر سه مثقال با آب گرم بنوشند
تربد دو مثقال مصطکی زنجبیل از هر یک یک مثقال و اگر اجزای این سفوف یافت نشود
دو مثقال تربد را کوبیده حب کرده فرو برند و اندک آب گرم از عقب آن بنوشند
یا تربد را با [illegible] مخلوط نموده بخورند و اگر گل قند یافت نشود قهوه زنجبیل
و اگر بعد از آن رفع نشود (بعد از آن) ایارج فیقرا و اگر نباشد تربد را به نهج مذکور بخورند
و اگر [illegible] یافت نشود تخم شبت و تخم ترب را جوشانیده صاف نموده
نیم گرم با نمک [illegible] کنند تا بلغم قی دفع شود و بعد از مسهل
باقی چند روز [illegible] بخورند [illegible] یا معجون [illegible]
و مصطکی [illegible] و غذا نخود آب و [illegible] غیر مسهل
نان و مرغابی [illegible] باشد و اگر سبب وجع معده
نفخ باشد علامتش حرکت ریح است در معده و آروغ و نفخ شکم و حرکت ریح
[illegible] علاجش [illegible] که در وجع [illegible] مذکور شد و خوردن معجون [illegible]
[illegible] بیست [illegible] مثقال [illegible] پانزده مثقال [illegible]

زنجبیل از هر یک پنج مثقال نبات از همه چهار مثقال ادویه را کوبیده با سه وزن
ادویه عسل بقوام آورده بسرشند قدر شربت دو مثقال و خاییدن کند و [illegible]
و آب آن را فرو بردن در این نوع بسیار نافع است ضعف معده اگر سبب ضعف
قوتهای معده یکی از اسباب وجع معده مذکوره باشد علامت و علاج هر یک
مذکور شده و اگر بدون اسباب مذکوره ضعف در قوتهای معده باشد علاجش
خوردن اطریفل و [illegible] و [illegible] است که در اصطلاح اطبا [illegible] اگر
با حرارت مزاج باشد آنچه در نوع اول وجع معده مذکور شده است و شربت [illegible]
فواکه و شربت به لیمو با طباشیر و طباشیر و شربت فواکه آن است که آب انار ترش
و شیرین و آب به ترش و شیرین و آب سیب ترش و شیرین و آب امرود ترش و شیرین
از هر یک یک جزو آب زرشک صاف کرده از اینها به ثلث جمیع شکر سفید داخل کرده بقوام
آورند طریق ساختن شربت به لیمو آنست که آب به ترش و شیرین سه جزو آب لیمو
یک جزو با قند سفید بقدری که چاشنی شود بقوام آورند و اگر با برودت مزاج باشد آنچه در
وجع معده بلغمی مذکور شده و معجون نوشدارو و جوارش عود که صفت آن این است
عود قماری ده مثقال سنبل الطیب قاقله کبار زعفران پوست ترنج قرنفل بادرنجبویه
مصطکی از هر یک سه مثقال رب سیب ترش گلاب از هر یک چهار مثقال آب لیمو [illegible]

شربت فواکه

صفت شربت به لیمو

نبات یا قند سفید چهار مثقال ادویه را کوفته و بیخته نبات را با رب سیب و [illegible]
بقوام آورده و بسرشند و آن ده مثقال [illegible] جوارش عود نسخه دیگر سنبل الطیب
عود قماری چهار مثقال پوست ترنج دو مثقال مصطکی یک مثقال اجزا را کوبیده با [illegible]
مثقال نبات بقوام آورده و بسرشند قدر شربت تا چهار مثقال و خوردن اطریفل صغیر
و [illegible] در انواع وجع معده و ضعف آن نافع و مجرب است فواق که عبارت
از [illegible] و اگر سبب آن احتباس ریح و [illegible] در معده و محل آن
وجع [illegible] تا پشت [illegible] و بطرف راست و چپ [illegible] میل کند بجهت آنکه
[illegible] باین [illegible] و سبب آن اگر خلط غلیظ است که در معده محفوظ
[illegible] شده و باعث حبس غذا گردیده [illegible] غلیظ که در معده محبوس شده
[illegible] خشک و غلیظ شده در معده محبوس مانده است علاج آن این است
که [illegible] از هر یک دو مثقال [illegible]
[illegible] دو مثقال روغن بادام [illegible] مثقال بنوشند و اگر معجون [illegible]
قبل از [illegible] دو مثقال فرو برند و شیاف از شکر و نمک و بوره ارمنی استعمال [illegible]
و شیاف از صابون با شکر و نمک و شحم حنظل با گل بنفشه و شکر و نمک یا بوره و شحم
حنظل هر یک باشد و اگر [illegible] باشد نمک [illegible] اگر طبیعت گشوده و وجع ساکن شود

فبها والا محتاج بحقنه است که صفت آن این است عنب الثعلب بابونه بنفشه [illegible]
تخم کرفس سنا اکلیل الملک تخم شبت [illegible] کاوزبان از هر یک ده مثقال
سپستان بیست دانه [illegible] فلوس خیارچنبر از هر یک ده مثقال شیرخشت [illegible]
ده مثقال سبوس گندم ده مثقال آب چغندر ده مثقال ریوند چینی یک مثقال
و اگر مهیا نشده بوره ارمنی نیم مثقال نمک نیم مثقال روغن بادام [illegible] و اگر [illegible]
روغن بادام شیرین [illegible] اول نمک را با یک مثقال روغن بادام بریزند و بعد از آن
و بعد از آن سایر اجزا را جوشانیده در چهار دفعه بریزند و اگر اجزای این حقنه
یافت نشود هر چه میسر شود کافی است و غذا را تا طبیعت گشوده نشود نخورد
و بعد از آن نخود آب با دارچینی و زیره و زعفران میل نمایند و از اسباب [illegible]
احتراز نمایند و اگر بحقنه دفع نشده باشد دو سه روز دیگر منضج مذکور را خورده و بعد
باز حقنه نمایند تا ماده بالمره دفع شود و اگر سبب قولنج غیر از اسباب مذکوره
باشد از ورم و سایر انواعی که مذکور نشده معالجه آن برجوع طبیب حاذق است
تنبیه که اکثر اوقات [illegible] محض [illegible] حرکت [illegible] که متصل [illegible] است
که [illegible] مستقیم [illegible] از برای دفع ماده و این حرکت دفع نمیشود [illegible]
یعنی گاهی [illegible] و گاهی [illegible] سبب آن گاه باشد که رطوبت [illegible] باشد که

که بابونه [illegible] باشد و سبب این حالت [illegible] علامتش خروج [illegible]
با جوش و [illegible] گرم گاه [illegible] بر شکم علاجش خوردن لعاب ریشه خطمی با [illegible]
و روغن بادام است و غذا آش [illegible] با برنج یا شیره بادام و [illegible] چلاو
با [illegible] مرغ اگر باین علاج دفع شد فبها والا عنب الثعلب و ریشه خطمی
هر یک دو مثقال سپستان ده دانه جو [illegible] صاف کرده با ده مثقال فلوس خیار
چنبر دو مثقال روغن بادام بنوشند و اگر محتاج بتکرار شود باین نحو کرده [illegible]
مسهل را بنوشند تا دفع شود و اگر سبب آن یعنی صفرا باین ماده باشد علامتش
خروج صفرا است با جوش و سوزش مقعده و تشنگی و تلخی دهان و سایر علامات غلبه صفرا
چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد علاجش [illegible] مثقال [illegible] و یک مثقال
با [illegible] شیره خطمی و اگر یافت شود عرق [illegible] بنوشند و اگر باین علاج رفع
نشود مسهلی که در نوع اول مذکور شد باضافه [illegible] ده مثقال [illegible] بنوشند
و [illegible] نوع اول تکرار مسهل با احتیاج نمایند و غذا در این نوع آش [illegible]
با شیره جو میل نمایند و اگر سبب آن احتباس ثفل یا [illegible] باشد
یعنی سده از اثقال در امعا حادث شده باشد که طبیعت متوجه دفع آن شده
این حرکت را کرده باشد علامتش [illegible] شکم و درد و [illegible] و بیرون آمدن

انتقال یابد بجنس بعضی از اوقات فرق واضح ظاهر میان این نوع و سایر انواع
باین نحو میشود که هسته شاهسپرم یا هسته سماق چند دانه فرو برند و اگر بزودی رفع
شد این نوع هست و اگر رفع نشد یا بعد از چند وقت اجابت رفع شد این [illegible]
علاجش حب الشعیر و ریشه خطمی با جو رشیده اضافه با نمک و روغن بادام
بنوشند و اگر محتاج مسهل شود بنحوی که در نوع اول مذکور شد مسهل بخورند و چیزی
اگر محتاج بشکر [illegible] شود بدستور بکرار [illegible] و غذا نیز بدستور. نوع و اگر سبب
آن سرمائی باشد که بمعده رسیده باشد از عالم نشستن بر سنگ سردی یا فرو بردن
آب سرد یا بنحوی دیگر علامتش تقدم سبب مذکور و علاجش نشستن بر سنگ گرم
یا نمک گرم یا خاکستر گرم یا در کیسه کرده و بر او بنشینند و بر دیگر [illegible] معقده [illegible]
بر شکم [illegible] روغن بادام گرم [illegible] و [illegible] روغن بادام [illegible] کرده
با لعاب ریشه خطمی بنوشند غذا بنحوی که در نوع اول مذکور شد میل نمایند و اگر
باین علاج رفع نشود بنحوی که در نوع اول مذکور شد علاج نمایند و [illegible] در معالجه
این انواع زحیر که مذکور شد تفاوت چندان نیست [illegible] و غذا بیکدیگر نزدیک است
حرقة البول سوختن در وقت بول سبب آن اگر حدت و خلط صفرا یا بول [illegible]
علامتش تندی و رنگینی بول است و سایر علامات غلبه صفرا چنانکه در صداع صفراوی

و بالجمله هرگاه ضعف یا سستی بحرارت مزاج باشد معالجه فی‌الجمله و سایر منهیات
حاره مضرت بلکه اعتماد در این نوع بر اغذیه است که بعد از این مذکور میشود که
چندان حرارت نداشته باشد و همچنین آنچه از غذا بر غیر دوا و اغذیه مذکور خواهد
شد نافع است و اگر سبب آن حرارت مزاج نباشد بلکه قلت منی در بدن یا قلت [illegible]
یا سرعت خروج آن باشد علامات آنها عدم حرارت مفرطه است و اشتغال منهیات
و دوا و اغذیه و غذا بهره علاجش همین نوع است که مذکور میشود **[illegible]** [illegible]
که مفرح است که در تقویت قلب و دماغ بی نظیر است و نهایت مقوی باه است
صفت آن بهمن سرخ و سفید تودری سرخ و زرد [illegible] و دارچینی مغز [illegible]
نارجیل مغز پسته مغز بادام مغز فندق مغز [illegible] خربزه مغز نقل خواجه تخم خشخاش
[illegible] سفید از هر یک [illegible] مثقال تخم شلغم تخم گندنا تخم [illegible] خولنجان مصطکی از هر
دو مثقال و نیم مشک و عنبر از هر یک یک مثقال با دو برابر اجزا عسل معجون نمایند
معجون لبوب که مقوی باه و قریب باعتدال است مغز پسته مغز فندق مغز چلغوزه
مغز بادام کهنه مقشر تخم خشخاش سفید مغز تخم خربزه از هر یک سه مثقال مغز تخم
خیارین از هر یک یک مثقال و نیم شقاقل دو دانگ بهمن سرخ و سفید لسان العصافیر
خولنجان دارچینی از هر یک یک مثقال شکر [illegible] پنجاه مثقال با عرق [illegible] مشک [illegible] نمایند

معجون لبوب

حل نموده باده برابر اجزا عسل بقوام آورده اجزا را کوفته و بیخته با آن سرشته
شربتی سه مثقال **معجون** لبوب کبیر که جهت مقوی باه و قضیب و دماغ و
گرده است و منی را می افزاید و قضیب را سخت می کند صفت آن این است
مغز بادام مغز فندق مغز جوز مغز گردو مغز جلغوزه مغز [illegible] مغز [illegible]
مغز تخم خربزه مغز تخم کدو کنجد مقشر تخم خشخاش سفید ثعلب مصری
مغز [illegible] خشک [illegible] از هر یک یک مثقال کبابه قرنفل خولنجان قرنفل [illegible]
از هر یک دو مثقال [illegible] لسان العصافیر سنبل الطیب زعفران
زنجبیل دارفلفل تخم [illegible] از هر یک یک مثقال بهمن سرخ و سفید تودری
سرخ و زرد تخم [illegible] بوزیدان [illegible] تخم [illegible] تخم [illegible]
[illegible] از هر یک سه مثقال خار خسک قضیب گاو جوان [illegible] تخم
انجره [illegible] از هر یک دو مثقال باده برابر اجزا عسل مصفی بقوام آورده
معجون سازند قدر شربت دو مثقال یاقوت سه مثقال مروارید دو مثقال
عنبر یک مثقال مشک نیم مثقال ورق طلا نیم مثقال ورق نقره یک مثقال
اضافه نمایند هم تقویت قلب و دماغ میکند و هم در تقویت باه قوی
میشود **معجون** دیگر قلیل الاجزاء و کثیر المنافع ثعلب مصری پنج مثقال [illegible]

مذکور شد و بنیاد مدن حرکت با بول [illegible] خام [illegible] با بول [illegible]
شیره تخم خیار شیره تخم کدو از هر یک دو مثقال با لعاب بزرقطونا [illegible]
شربت بنفشه و اگر [illegible] شود نیم مثقال تا یک مثقال قرص که معروف به بنادق البزور
[illegible] شیره [illegible] مثقال با شربت بنفشه سه مثقال و بنادق البزور نیم مثقال
و بدون بنادق البزور و اگر شربت بنفشه [illegible] نشود [illegible] شیره [illegible]
صفت بنادق البزور این است مغز تخم خربزه [illegible] ده مثقال مغز تخم خیار
[illegible] مغز تخم کدو [illegible] تخم خرفه تخم خطمی مغز بادام مقشر کتیرا نشاسته
رب السوس خشخاش سفید [illegible] تخم کرفس از هر یک دو مثقال [illegible]
و غذا [illegible] [illegible] و [illegible] دانه [illegible]
دو انیده و غذا انیده نافع است و اگر سبب آن قرحه مثانه باشد علامتش [illegible] بول است
و آمدن چرک با سوزش و آمدن چیزی [illegible] است با بول [illegible] گندم [illegible]
خارش و وجع در مجری بول از قضیب و از مقعده تا سر قضیب و گاه باشد که [illegible]
در این مجری باشد و علامتش شدت خارش و سوزش و وجع موضع [illegible]
از این مجری و گاه باشد که ورم در قضیب حادث شود و اگر سبب آن جوشش [illegible] باشد
در مثانه یا مجری بول که آن را بعرف اطبا جرب المثانه گویند علامتش همان علامت قرحه

مثانه است سوای آنکه در قرحه دفع شدن چرک بیشتر است و در جرب المثانه دفع
آنچه بسبوس شبیه است و در جرب المثانه گاه باشد که گاه در طریق سیلان میکرده باشد
و گاه باشد که قلیل خونا دفع شده باشد و بالجمله چرک بحد مختص قرحه است و در
سایر علامات قرحه و جرب باهم شریکند و معالجه نیز یکی است در آنچه مذکور خواهد شد
علاج در هر یک از قرحه و جرب مثانه اگر علامات غلبه خون چنانچه در صداع دموی
مذکور شده ظاهر شود فصد باسلیق کنند یا حجامت میان دو شانه کنند
اگر فصد را مانعی باشد و تبرید به بیرون است چنانکه در نوع اول حرقة البول مذکور شد
بکنند و در قرحه ترک حیوانات ضرور است و خوردن ماء الشعیر با ... البزر و ...
بنفشه و لعاب بزرقطونا با مبردات مذکوره و جاورس البزر و ... و بالجمله آنچه در نوع اول
مذکور شد و در قرحه و جرب چکانیدن شیره خشخاش و سفیده تخم مرغ با شیاف ابیض
و مانند آن و چکانیدن گل سرشوی با شیره خشخاش با سفیده تخم مرغ و ... با ...
... و در قضیب کردن و مالیدن گل سرشوی با شیره خشخاش با گل ...
با عرق بید نافع است و مسکن سوزش و خارش است و در قرحه و جرب مثانه ...
تنقیه کردن رفع مرض بالکلیه می کند و در اواخر که حدت ماده کم شده در آخر علاج
قرحه قرص کاکنج که صفتش این است ... کاکنج تخم خشخاش از هر یک ده مثقال

[illegible]

مغز تخم خیار مغز بادام مقشر رب السوس نشاسته صمغ عربی کتیرا دم الاخوین کندر از
هر یک پنج مثقال تخم کرفس بزر البنج گل ارمنی از هر یک سه مثقال افیون یک مثقال اجزا
کوبیده قرص سازند و بقدر یک مثقال از آن با ماء الشعیر یا شیره تخم خیار و شیره تخم
کدو و شربت بنفشه از هر یک سه مثقال بنوشند تا قرحه بصحیح آمده رفع علت شود
و در وقت حمام ... بسیار نافع است و خوردن شیر الاغ ... که
در تب دق مذکور میشود و دوا قرحه ... مثانه نافع و مجرب است و از برای دفع
سوزش بول و جمیع انواع قرح قضیب نشستن در آب گرم ... و در آب گرم بول کردن
بسیار مفید است و شربت خشخاش با لعاب بهدانه بسیار نافع است و ...
... افیون نیز نافع است و حجامت ... نافع است
صفت شیافی که در حشو کردن قرحه مثانه مجرب است خصوصا هرگاه قرحه در مجری
قضیب باشد استعمال این شیافات بعد از تنقیه ... که مذکور شد نفع تمام کند
چنانچه ... قرحه مثانه بود و ... سوزش در مجری بود بعد از فصد و تبرید کامل این
شیافات را ساخته ... و آن این است نشاسته
صمغ عربی کتیرا انزروت سفید ... دم الاخوین اجزا مساوی کوفته و از جمیع
چند شیاف باریک ساخته استعمال نمایند صفت ... سبب اقتدار ...

برعلاج اگر ضعف قلب و دماغ باشد علامتش آنچه ضعف و ناخوشی بدن قلب دماغ است
داشته ضعف شده تا ناخوشی حال قلب علاج اول باید تقویت قلب و دماغ نمود
که در ضعف قلب مذکور شد بکنند و بعد از آن با ادویه و اغذیه و عقاقیری که بعد
از این مذکور میشود تقویت باه نمایند شیخ الرئیس میگوید که هرگاه سبب ضعف
باه ضعف قلب باشد علاج آن چیزی خوشبو و ملبوس حریر [illegible] از ضعف باه
که منشاء آن حرارت مزاج باشد انفع از برودات است و اگر سبب آن حرارت مزاج
باشد علامتش علامات غلبه حرارت است چنانچه در صداع و سوء و صفرا
مذکور شد و علامت دیگر انتفاع از مبردات و تضرر از مسخنات است علاجش تبرید
مبردات مثل شیره تخم خرفه با سکنجبین ساده و سایر مبردات حسب مزاج
و از غذا آبش زرشک و نخود آب و گوشت بره و بزغاله و مغز [illegible]
و ماهی تازه که گرم تناول فرمایند و بعد دانه و خیار و شفتالو و امرود و سیب
خربزه و دوغ و ماست و باقلا و عدس و ذرت [illegible] و زرده تخم مرغ
و اگر حرارت زیاد باشد شیر تازه با شکر و اگر سکنجبین که صفت آن این است
که شیر تازه دوشیده با ثلث شیره سکنجبین [illegible] تا منعقد شود و با یکدیگر
میل نمایند و از اغذیه که بعد از این مذکور میشود هر چه حرارت داشته باشد

ده مثقال شقاقل خولنجان زنجبیل دارچینی تخم زردک تخم ترب تخم
کرفس اسارون از هر یک سه مثقال اجزا را کوفته و بیخته با زرده تخم مرغ
نیم برشت بقدری که مجموع خمیر شود سرشته با وزن عسل کف گرفته معجون
نمایند و هر صبح و شام بقدر دو مثقال میل نمایند و اگر از عقب [illegible]
از معاجین مذکوره شیر تازه جوشیده بنوشند انفع است اما اغذیه باید
نخود باقلا خصوصا با دارچینی لوبیا و پیاز کلم ترب شلغم زردک سیرگاو
شیر گوسفند گوشت گوسفند گوشت بره گوشت مرغ و خروس جوان گوشت
مرغابی گوشت گنجشک خصوصا سر هر یک از اینها و تخم مرغ و تخم گنجشک انجیر انگور
خربزه شیرین و در محرورین پسته دانه و شفتالو و خیار و گوشت ماهی تازه که
گرم تناول نمایند و اما اغذیه مرکبه آنچه از گوشت عمل آورند باید که فربه
باشد و از حیوان جوان و با نخود و پیاز و روغن بریان کردن و در روغن
مرغ تقویت شحم [illegible] عمل آورند و تخم مرغ در محرورین [illegible] و غیر محرور زنجبیل
و خولنجان و دارچینی و هرگاه [illegible] گاو جوان بریان کرده با زرده تخم مرغ
میل فرمایند بسیار نافع است و در سیر و پیاز نفع خصوصیت زیاده است
و ما بقی از این اغذیه مذکور انواع تراکیب که بعضی از اینها معمول و متعارفست

مثل خاگینه و شش‌ترگه و کوکو و انواع کبابها و انواع قلیه‌ها که از لحوم و تخم‌های
مذکوره ترتیب دهند مجرّب و بی‌اندیشه حارّه بسیار گرم و غیر مجرّب و بی‌ضرر از جمله
غذاهایند و اگر پرهیز از گندم و لوبیا با گوشت گوسفند جوان فربه و گوشت
مرغ یا مرغابی ترتیب دهند و با روغن تازه و دارچینی و قند یا عسل تناول
نمایند بغایت نافع است اما ادویه که مالیدن آنها بر قضیب مقوی و بزرگ
کننده عضو و محرک شهوت است روغن حیوانی را اقوی ادویه است بیان
مفصل یا هرگاه با چهار برابر آن روغن زنبق یکجا باشند آخوب بجوشانند تا یکجا شود و
هفت شب کف پاها را بآن چرب کنند و بعد از چرب کردن پاها دیگر برای
تا صبح بعد از هفت شب اراده باه نمایند صاحب تذکره مجرب نوشته است
و همچنین مالیدن مجیت را با روغن نرگس بر کف پا مجرب دانسته همچنین دیگر
روغن زنبق را با مغز پسته دانه بر قضیب و حوالی آن و دیگر کاه و پشت ران ها و
پای بمقعد و [illegible] بمالند مقوی جماع دیگر عاقرقرحا یک درهم مشک
نیم درهم با هفت مثقال روغن زنبق بمالند و حلیت با روغن زنبق بجهت ...
و روغن حب دانه بسیار مشهور است و روغن مغز گردو که ... با عاقرقرحا
و مشک نیز نافع است و از جمله مقطعات ذکر مالیدن شیر گاو تازه دوشیده است

صفت روغن زنبق و روغن نرگس

گرده اگر قدری نبات و نمک ترکی نرم سائیده و با روغن گاو آمیخته و مجموع
با شیر گاو مخلوط نموده و مکرر طلا نمایند بی‌نظیر است و اگر قضیب را با روغن زنبق
چرب کرده و زالو را خشک کرده و نرم سائیده بر او بپاشند بغایت عظیم شود
و شیخ الرئیس آنرا مجرب دانسته است و خراطین را خشک کرده و نرم سائیده
و با روغن شیره بر قضیب طلا نمایند بسیار نافع است طریق ساختن روغن
زنبق و روغن نرگس بطریق ساختن روغن گل سرخ است اما ...
که موجب ذوق و منفعت است ملاحظه حسن خوبرویان و مجالست و معاشرت
و ملاعبه و مباشرت با ایشان و دیدن جماع و نامه و مطالعه کتب مصنفه در باب
و حکایات مشتمل بر امر جماع و حکایات اقویای از جماعین و نظر بجمع شدن حیوانات
خصوص اقویای از آنها را مثل الاغ و گربه و تجدید ... از اقویای شهوات
و محرکات است چنانچه بتجربه رسیده و این حکایت که خواجه عبید زاکانی
میگوید استفتی در ساق بجهة شیخ داود مصری در تذکره میگوید عبارتیکه
ترجمه‌اش این است انفع چیزی که تقیه شهوت نماید بعد از یأس تجدید جفت است
و چیزیکه بتجربه رسیده بجهة آنکه ملازمت شیء واحد موجب ملال طبع است
و خود را انکشاف بر آن بیش از ... باعث لاغری بدن و مورث پیری و ضعف

عصب است سبب باشد که قوت کم شود تمام شد ترجمه کلام مذکور و دیگر از مقویات
بر کشیدن پشت زنان است و کم نشستن عضو به آب سرد بعد از فراغ از مباشرت
انفع است خصوصاً در تابستان و استحمام بحمام معتدل در زمستان و دیگر جماع
کردن و لباسهای نرم و ابریشمی پوشیدن و در رخت خواب حریر خوابیدن
سواری معتدل کردن مانند که تمام بدن خصوصاً [illegible] مطبوع مرغوب
تقویه قلب و دماغ کردن بوی خوش بوییدن خصوصاً هر گاه بوی خوش با
از شخص مطبوع مرغوب شنود و صدای خوش شنیدن غالب اوقات با سرور
و فرح بودن **اما** آنچه که مضعف باه است که باید اجتناب از آن کنند
این است ضد آنچه در مقویات مذکور شد جماع با شخص غیر مرغوب جماع با
زن پیر و طفل کمتر از سیزده ساله و زن بدشکل و چاق و زنی که [illegible] جماع
باشد و بی رغبت با جماع با شخص واحد کردن دیگر استفراغ بسیار کردن [illegible]
و حجامت بسیار کردن به مسهل [illegible] خوردن چیزهای بادمکن مثل [illegible]
خوردن استعمال گلاب هر نهجی که باشد و بوییدن گل [illegible]
ترشیها و سردات و مرطبات [illegible] مزاج [illegible] حرکات عنیفه کردن میان با
ایستادن با پا [illegible]

و جماع با [illegible]

با

فکر بسیار کردن و غم و هم و علاج آن تعجیل آنچه از ادویه و اغذیه و غذا مذکور شد
و در هر ضعف باهی نافع است مگر آنکه معاجین و اطلیه و اغذیه گرم اکثر را در ضعف
باهی که منشاء آن حرارت مزاج باشد ضرر بخشد و سوای اینها از مذکورات در این نوع
نیز نافع است **مفاصل نقرس و عرق النسا** وجع مفاصل دردهای مفاصل را
و گاهی بدون ورم که حادث شود در مفاصل اعضا و اگر مختص به انگشتان پا خصوص
انگشت ابهام باشد آن را نقرس گویند و اگر در مفصل ران باشد و کشیده باشد
تا زانو و از طرف پشت آن تا عرق النسا گویند سبب هر یک از اینها ریختن
ماده است از مواد بدن به این اعضا و این ماده اگر خون باشد علامتش سرخی محل و شدت
وجع و ورم و سایر علامات غلبه خون چنانچه در صداع دموی مذکور شد علاجش ابتدا
فصد باسلیق است از طرف مخالف اگر وجع در دست باشد و اگر وجع در پا باشد فصد
باسلیق از جانب وجع و اگر محتاج شد مکرر از فصد بکشند فصد صافن از جانب
وجع کنند و بر قدر [illegible] خوردن منقع زعب الثعلب و گاوزبان و بیخ کاسنی
و شاهتره از هر یک ده مثقال عناب و سپستان از هر یک ده دانه ترنجبین ده مثقال
و در [illegible] با اضافه مغز [illegible] سه مثقال مویز منقی بیست دانه و تمر
هندی ده مثقال پوست هلیله زرد [illegible] چهار مثقال [illegible] ده مثقال

روغن بادام گل جلاب بنوشند و اگر در شب مسهل اطریفل صغیر با سه مثقال یا
یکمثقال سورنجان کوبیده بخورند بهتر است و اگر از یک مسهل رفع علت نشود دیگر باره
نمایند و گاه باشد که مکرر از چهار فصد نیز بشود و فصد از رگ حیوانم بود و شود و رفع
باشیره بادام و طرف شام حقنه بکنند با حجامت خصوص بسر گاه وجع شدید و ورم
و یا با تب باشد و اگر ابتدا نباشد گوشت ماکیان جوان بخورند و در ابتدا صندل
سرخ و سورنجان با گلاب طلا نمایند یا برگ خطمی را با سرکه بر هم زنند و ضماد
نمایند یا عدس و پوست خشخاش با آب کشنیز سبز ضماد نمایند و آب برگ کاهو و
برگ و گل بنفشه ضماد نیز نافع است و بعد از تسکین وجع و ورم برگ و اکلیل الملک
و تخم خطمی و آرد جو ضماد نمایند یا آرد جو با آب کشنیز ضماد نمایند تا بالکلیه رفع
مرض شود و اگر ماده صفرا باشد علامتش شدت وجع است و سوزش و التهاب
و قلت ورم و سایر علامات غلبه صفرا چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد
و کم میشود که وجع مفاصل از صفرای صرف باشد بلکه از خون مخلوط بصفرا میباشد
و لهذا در این نوع نیز احتیاج بفصد است لیکن خون را کمتر از نوع اول باید گرفت
و در ابتدا بفصد از جانب وجع کافیست و سایر معالجات همانست که در نوع اول
مذکور شد و اگر ماده بلغم باشد اکثر این است که مخلوط بصفرا میباشد زیرا که بلغم

که باحتیاج غلظت و برودت که دارد بدون صفرا القوه در مفاصل نمی‌کشد
لهذا مفاصل بلغمی نیز بمشارکت صفرا است بالجمله علامتش سفیدی رنگ و کمی وجع و ورم
و احساس برودت در عضو و فقدان علامات غلبه صفرا و خون و انتفاع بمسخنات
علاجش جوشانده منضج است از گاو زبان پنج درم زیانه اصل السوس پوست بیخ
کبر بیخ کاسنی از هر یک ده مثقال ترنجبین ده مثقال تا سه روز و روز چهارم سورنجان
مصری دو مثقال سنا سه مثقال گل سرخ تربد از هر یک یکمثقال عنب الثعلب
بوزیدان از هر یک دو مثقال فلوس خیار چنبر ده مثقال روغن بادام یکمثقال
اضافه منضج نموده بنوشند و اگر شب مسهل اطریفل صغیر سه مثقال با یکمثقال
ایارج فیقرا قرص برده و طرف صبح مسهل بنوشند انفع است و اگر یک شب در میان
چهار مثقال اطریفل صغیر را با دو مثقال ایارج فیقرا و یکمثقال سورنجان بخورند شاید
که حاجت بمسهل دیگر نشود و در این نوع از مفاصل قی کردن بعد از غذا و قی
از شیره تخم ترب یا آب ترب و نمک و عسل بسیار نافع است و بسا باشد که احتیاج
بمسهل نشود و بعد از مداومت حقنه و غذا در این نوع نخود آب و زیرباج و قلیه
جلاب میل نمایند و از ترشیها و ماست و آب سرد احتراز نمایند و سورنجان
رفع نشود و صبر سقوطری و مرکا با گلاب طلا نمایند یا سورنجان و رنج سرخ طلا نمایند

یا حور بحران و زراوند طویل و حب الغار و قطع شیخ و صبر سقوطری با گلاب طلا نمایند
و بعد از مالیدن اسفناج و روغن بادام شیخ [illegible] و در تحلیل ریح مفاصل
همه انواع [illegible] متقشر و سوخته شود [illegible] و اگر [illegible]
و گشنیز [illegible] خشخاش بسیار نافع است و نشستن [illegible] با بابونه و اکلیل
الملک و [illegible] بنفشه و [illegible] و بعضی [illegible] باشند
در نوع آخر بسیار نافع است و نشستن باید که [illegible]
باشند مجرب است و مالیدن [illegible] با روغن بابونه و در این نوع
آخر بسیار نافع است باذن الله تعالی **حمیات** و آنکه حمی را که بفارسی تب
گویند حرارت غریبه که در دل مشتعل شود و در جسم از آنکه اول منبعث شود
یا آنکه از جانب دیگر منبعث شود و بدل برسد و بتوسط رگهای جهنده که از دل
رسته است و بتمام بدن رسیده و انها را شرائین گویند بجمیع اعضا برسد
و مشتعل شود در بدن بحدی که بجمیع یا بعض افعال طبیعیه ضرر برساند و افعال طبیعیه
فعلهایی را گویند که در صحت بر حسب اقتضای طبیعت صادر میشود و چون در تب
مشتعل در بدن است یا اعضا و یا ارواح و یا اخلاط [illegible] که در تب
[illegible] سه جنس است زیرا که اگر این حرارت اولا و بالذات متشبث بارواح

و بالعرض

و بالعرض سرایت باخلاط و اعضا نموده آنرا حمی یوم میگویند بجهت آنکه [illegible]
لطافت ارواح غالب در یک شبانروز منقضی میشود و اگر اولا بالذات متشبث
باخلاط شده و بعد از آن سرایت بارواح و اعضا کرده آنرا حمی خلطی گویند و وجه
تسمیه آن واضح است و اگر اولا حرارت متشبث باعضا شده و بتبع آن ارواح
و اخلاط گرم شده اند آن حمی دق گویند بجهت آنکه این تب اعضا را میگدازد و باریک
میکند پس اجناس اولیه حمی این سه جنس است **اما حمیات** یوم که عبارت از این است
که حرارت غریبه اولا در روح حیوانی رسیده و سرایت بقلب نموده و مشتعل در تب شده و بتبعیه
و اوردت بتوسط شرائین سرایت بتمام بدن و اخلاط نموده همه را گرم کرده باشد
و این تب از اسباب خارجه بهم میرسد مثل سرمای شدید و فرو رفتن در آب سرد
و گرمای شدید و خوردن غذا یا دوای حار و مثل استحمام و غم مفرط و غضب و غیر
ذلک از اسباب خارجه و این تب را بحسب کثرت اسباب انواع پیدا شده لیکن در
این رساله اختصار بذکر چند نوع که بیشتر اتفاق وقوع میشود **حمی یوم استحصافی** این تب از رسیدن
سرما یا آب سرد به بدن حادث میشود و علامت آن تقدم سبب است و وجع اعضا و ثقل
[illegible] گویند و تشانب که بفارسی خمیازه گویند و بسیار بول کردن و گاه باشد
که [illegible] اندک سرمایش میشود و باشد علاج باید نمود [illegible] و اعضا را با [illegible]

و یا با آب کدو ... و لعاب بهدانه و خاکشی گرم بنوشند و از هوای سرد و آب یخ
و شیرها و مایعات احتراز نمایند و غذا آش جو یا برنج و ماش و اسفناج میل نمایند
و جلاب با ذره و تخم مرغ نیمرشت سبب است و احتمام نمایند تا عرق بیاید و تب
رفع شود **حمی یوم احتراقی** سبب این تب طول مکث در آفتاب گرم یا نزدیک آتش
یا حمام بسیار گرم میباشد علامت آن تقدم یکی از اسباب مذکوره است و سرخی
چشم و افروختگی رخسار و صداع و تشنگی و زیادتی حرارت و التهاب در سر
علاجش سرکه و گلاب و روغن گل سرخ بر سر مالند و ببویند یا آنکه صندل سفید
و سفیده با گلاب یا آب خیار یا آب [illegible] سبز بر سر مالند و ببویند و اگر کاهو [illegible]
کنند مناسب است و آب سرد بیاشامند و خوردن شیره تخم خرفه و کشنیز [illegible]
و برف قطونا و عرق بیدمشک یا بعضی نافع است و غذا آش ماش و دوغ خنک [illegible]
با خرفه [illegible] میل نمایند تا تب رفع شود **حمی یوم وجعی** سبب این تب وجع
عضوی از عضلات مثل چشم و گوش و غیر ذلک است علامتش وجود وجع است
در عضوی خاص و علاجش ساکن کردن وجع آن عضو است و لا علاجی که در معالجات آنها
مذکور است و از جمله مسکنات [illegible] عضو صاحب وجع کم کردن و آن [illegible]
افیون حاصل میشود و بعد از ساکن وجع اگر حرارت باقی باشد علاجش [illegible]

حمی یوم وجعی

ورا

و خواب کردن است و روغن گل سرخ بر تمام بدن مالیدن **حمی یوم تعبی**
سبب این تب رسیدن تعب بسیار است به بدن مثل حرکت بسیار و علامتش تقدم سبب
و درد اعضا [illegible] مفاصل [illegible] و سستی بسیار علاجش آسایش و استراحت و [illegible]
و خواب و مالیدن روغن گل سرخ بر بدن و غذا آش [illegible] و [illegible] خوردن [illegible]
[illegible] با اسفناج [illegible] تخم مرغ نیمرشت و خوردن گلاب
نبات **حمی یوم سهری** سبب این تب بیداری مفرط است و علامتش تقدم سبب
و علامات که در تعبی مذکور شد و علاجش علاج تعبی **حمی یوم نزلی** سبب این تب
نزله و زکام است و علامتش وجود نزله است و علاجش علاج نزله جوئی که مذکور شد
حمی یوم تخمه سبب این تب هضم نشدن و فاسد شدن غذا است در معده
علامت آن آروغ ترش [illegible] و گرانی معده و بوی [illegible] معده و گاه باشد
که درد معده نیز باشد علاجش قی کردن است و معده را از [illegible] غذای فاسد پاک
کردن و اگر قی [illegible] نشود آب گرم و نمک [illegible] بیاشامند و قی کنند و اگر طبیعت
اجابت نکرده باشد احتیاج [illegible] آب گرم [illegible]
غذای فاسد را از تحت دفع کند و تا معده پاک نشود غذا میل نکنند و بعد از
تنقیه معده و گرسنگی صادق قلیه زرشک یا سماق با جوزه میل نمایند و بدانکه [illegible]

انواع تبهای یومی بعد از اختلاط تب و بعد رفتن بحمام معتدل از انواع معالجات
و بدانکه جمیع انواع مذکوره از حمیات یوم هرگاه از چهار روز تجاوز کرده تب
رفع نشده و انبوه است منتقل بتب خلطی شده و این معالجات دیگر مفید
نیست بلکه معالجه تب خلطی بدستور ش در هر مزاج و هر شخص و حسب امثال
باید کرد **اما تبهای خلطی** که عبارت از این است که اخلاط بسبب عفونت گرم
شود و آن حرارت بقلب برسد و از آنجا سرایت بجمیع اعضا و ارواح کند
و این را تب عفونی گویند و سبب عفونت اخلاط یکی از سه وجه میباشد یکی
سده که باعث یا کثرت یا غلظت یا لزوجت خلطی در مجاری بهم رسد و آن یا دو
که سبب سده محبوس شده متعفن شود **دویم** از اسباب عفونت اخلاط
غذاهای نا مناسب است که باعتبار فساد جوهر مثل ماهی تازه یا باعتبار
سرعت قبول فساد مثل شیر یا باعتبار غلبه رطوبت بر جوهر آن مثل میوه‌های
بسیار رطب یا باعتبار عدم استعداد آن برای هضم کامل مثل خیار یا شلغم
جمع میان اغذیه مختلفه در هضم فساد پذیرد و متعفن شود **سیم** از اسباب
عفونت اخلاط هوای وبائی و بادهای گرم که متغیر از اسباب سماوی و ارضی است
که باستنشاق و از راه مسامات جلد باخلاط میرسد و متعفن میکند و چونکه

اخلاط چهار است خون و بلغم و صفرا و سودا تبهای عفونیه نیز چهار است
بعدد اخلاط و هر یک از این اخلاط اربعه یا در داخل عروق متعفن میشوند
یا خارج از عروق مثل معده و کبد و غیر ذلک هرگاه تعفن در داخل عروق
باشد تب لازم میباشد و قطع نمیشود مگر بزوال مرض و اگر عفونت خارج عروق
باشد تب دایر میباشد یعنی بحسب نوبه که از برای آن ماده متعفنه میباشد چنانچه
در هر یک مذکور خواهد شد تب رفع میشود و باز در نوبه دیگر می‌آید و بکلی تا مرض
زایل شود پس تبهای عفونی هشت است زیرا که هر یک از اخلاط اربعه متعفن آن
یا داخل عروق است که تب لازم است و بر طرف نمیشود مگر بزوال مرض یا خارج
عروق است که تب رفع میشود و باز در نوبه دیگر عود میکند بحسب مواد و چنانچه
در ضابطه نوبه هر یک مذکور خواهد شد و چونکه خون در خارج عروق نمیباشد
مثل اخلاط ثلثه دیگر لهذا تب دموی دایر نمیشود و تب دموی خارج عروق
نیست که سبب آن ورم احشا باشد چنانچه مذکور خواهد شد **اما** تب دموی
که ماده آن داخل عروق باشد بر دو قسم است یکی آنکه از حدت و غلیان
خون حادث شده باشد دوم آنکه عفونت در او پیدا شده و این نوع از تب دموی
را مطبقه حقیقی است خالصه که داخل در تبهای عفونیه نیست زیرا که عفونت

و در تحت حمیات یومی و دق نیز داخل نیست و ابتدای این تب را تب مطبقه خونی
گفت و تب عفونت خون گفت زیرا که منشأ تب خلط است و عفونت نیست
و بیک انکه متعفن شده باشد اما آنچه از غلیان حرارت خون باشد بدون عفونت
که مذکور شد که قسمی از اصناف است و در تحت سینوخس که از جنس تب یومی و عفونت
و دق نیست آنرا سونوخس گویند علامت آن سرخی رنگ رو و چشمها و انتفاخ
و پری رگها و سرخی بول و تشنگی و شیرینی دهان و سایر علامات غلبه خون چنانکه
در صداع دموی مذکور شد و دیگر از علامات این تب آنست که حال مریض چنانکه
در تب صفرا لازم نگردد و سبک تر [illegible] سنگینی در بدن [illegible]
و دیگر از علامات آنکه سرما و لرزی با این تب نباشد علاج آن فصد است
در تب ما از رگ باسلیق و اگر در سر سنگینی باشد یا صداعی باشد فصد از قیفال
کنند و بقدر قوت مریض خون بگیرند بلکه بقدری که قریب بغشی رسد خون گرفتن
و بسا باشد که حاجت بتدبیری دیگر نشود و بفصد رفع تب شود و اگر تب رفع نشود
عناب و سپستان از هر یک ده دانه شیره تخم کاهو که از هر یک ده مثقال
نیز یک مثقال شیر خشت ده مثقال بجوشانند و در روز پنجم حب الشعیر [illegible]
با [illegible] از هر یک ده مثقال [illegible]

ده دانه تمر هندی شیرخشت و همچنین فلوس خیار چنبر از هر یک ده مثقال روغن
بادام یک مثقال بجوشانند و همچنین در ششم و هفتم منضج مذکور داده و روز هشتم
مسهل و در نهم نیز منضج داده و در دهم مسهل با میل نمایند و اگر احتیاج بتکرار
فصد باشد یا در هفتم یا در نهم تکرار فصد حجامت میان شانه نمایند و اگر به مسهل
کفایت نکند در روز سیم سهل تجویز نشده و غذا ماش با برنج و اسفناج و کدو [illegible]
و خرفه زرشک و غوره با سماق میل نمایند و چیتی ماش و عدس مناسب است
و از میوه خیار و چنبر دانه و گلابی و آلوی زرد و امثال این مناسب است و گاه گاه
سیب نافع است و آب سرد بسیار نافع است چنانکه شیخ الرئیس فرموده که
اگر صاحب این تب چندان آب سرد بدهند که رنگ روی او بسبزی مایل شود
البته این تب رفع میشود و ما الشعیر غذا و دوای مناسبی است مر صاحب این تب را
و بعد از روز سیم شیره تخم خیار و تخم کاهو از هر یک ده مثقال با سکنجبین
ساده ده مثقال چند روز میل نمایند یا شیره تخم خرفه چهار مثقال با سکنجبین
ساده ده مثقال چند روز میل نمایند یا شیره تخم خرفه پنج مثقال
ده مثقال میل نمایند و بعد از شکستن تب گوشت خروس بچه و بزغاله میل
و بره بیمار نمایند تا زوال تب بالکلیه بکار برند و از میوهات مذکوره میل نمایند

تا رفع مرض نشده صحت کامل حاصل شود ان شاء الله اقسام دموی که از عفونت
خون حادث شده باشد و آنرا مطبقه گویند علامتش همان علامات سونوخس است
و قلق و افزودگی و تنگی نفس گاه باشد که بیهوشی نیز باین تب همراه
و بالجمله اعراض این نوع اشد از نوع اول است علاجش بعینه همان علاج نوع
اول است و اخراج خون و تبرید و سایر تدابیر در این نوع بیشتر از نوع اول
ضرور است و بعد از چهار روز بسم قرص کافور مناسب است که با لعاب بزرقطونا
و شیره تخم خرفه و شربت نیلوفر داده شود صفت قرص کافور این است
طباشیر تخم خرفه تخم کاهو از هر یک چهار مثقال گل سرخ کثیرا رب السوس صندل سفید از
هر یک سه مثقال مغز تخم خربزه چهار مثقال مغز تخم کدو چهار مثقال ترنجبین بیست
مثقال کافور یک مثقال با لعاب بزرقطونا قرص سازند نیم مثقال هر روز
با شیرهای مذکوره میل نمایند اقسام دموی که سبب آن عفونت خون
خارج عروق باشد آن تبهاست که منشا آن اورام دموی است چنانچه
مثل ورم دماغ که آنرا سرسام گویند و ورم اعضای سینه و پهلو که ذات
الصدر و ذات الجنب گویند و ورم شش و ورم معده و ورم کبد و غیرها
از جنس تب دموی خارج عروق که تعفن در اخلاط دیگر نیز باشد

مطبقه

صفت قرص کافور

ذکر

که خون در خارج عروق متعفن شده و علاج آنها منوط برای طبیب است و خارج
از موضوع این کتاب است نهایت چون ضابطه حصری از برای انواع تبهای
عفونت قرار داده ایم لازم بود که اشاره بآنها بشود و معلوم شود که بعضی از انواع
تبهای دموی است که علاج آن مذکور شده اقسام صفراوی آن نیز
لازم است که ماده آن داخل عروق است یا آنکه ماده اش خارج عروق است
اقسام لازم صفراوی آن نیز بر دو قسم است یا آنکه ماده صفرا در عروق
حوالی قلب یا عروق تمام بدن متعفن شده باشد و این را محرقه گویند و دیگر
آنکه صفرا در داخل بعضی از عروق بدن متعفن شده باشد نه در عروق حوالی قلب
و این را غب لازم می گویند اقسام محرقه علامتش لزوم تب است و تشنگی
بسیار و تلخی دهان و زردی رنگ رو و چشمها و چرک و قلق و اضطراب و بحران
و هذیان و صداع و خشونت زبان و زردی آن گاه باشد که زبان سیاه
شود و رنگینی بول با رقت و هرگاه مکرر احوال مریض بسبکتر دیگر رنگین تر است
علاجش بعینه است که در سونوخس و مطبقه مذکور شد سوای فصد و تبرید در این تب
بیش از همه تبهای غلطی باید کرد و آب سرد و یخ مصرف نگر باید داد و
حلوای رطب در هر فصل آنچه باشد چیزی که در تب دموی مذکور شده باید داد و

محرقه

شیر مکرر باید داد و آخر روز لعاب بزرقطونا و عناب و خاکشیر و عرق نیلوفر
و بید و کاسنی باید داد و مزوره کدو و اسفناج و ماش و برنج کرباما، شیر مغز بادام شیرین
با قرص بنفشه یا زرشک با اسفناج و برنج یا یخنی ماش مغز با ماش و برنج و آب
انار با شیرخشت بعوض سکنجبین در این تب مناسب است و مسهلات را
ایامی که در تب محرقه مذکور شده بدهند و بعد از روز چهارم قرص کافور با سکنجبین
و شیره خرفه بدستور تب احتراقی بسیار مناسب است و در این تب و تب سوداوی
اگر تب تا شانزدهم باقی باشد و زبان سیاه شده و خشونت زبان و شدت تب
معلوم شود که هنوز ماده باقی است در روز شانزدهم نیز مسهل داده بهیئت
قبل بدهند و بعد از آن بازمیرداشت بدستور مذکور و اگر در این تب ابتدا
و مواد متوجه دماغ باشد و علامتش بیهوشی زیاده و هذیان و شدت صداع
و جوان است در روز مسهل طریقش صبح آب انار چهل مثقال با شیرخشت ده
مثقال با آب کاسنی بیست مثقال با شیرخشت ده مثقال با شیره تخم خیار شیره
تخم کدو و شیره تخم خرفه از هر یک ده مثقال شیره تخم کشنیز یک مثقال لعاب بزرقطونا
و عناب با عرق بید و کاسنی و نیلوفر هر یک که باشد و شیرخشت ده مثقال
و مسهل بالطریق احتقان بعمل آورند باین دستور که در آب گرمی با نیم مثقال نمک

طعام و یکمثقال روغن بادام بریزند و بعد از آن حقنه الشعب تخم خطمی خبازی
بیخ کاسنی بنفشه سبوس گل خطمی از هر یک ده مثقال عناب و سپستان از هر یک بیست
دانه بجوشانند و صاف نمایند و با شیرخشت و ترنجبین و فلوس از هر یک ده
مثقال روغن بادام چهار مثقال شیره جو ده مثقال ضم نموده بار دیگر صاف نمایند
و چهار بخش نموده هر بخشی یکدفعه بریزند و با آثار میل ماده بدماغ چنانچه مذکور شد
صندل سرخ و صندل سفید سوده را با قیمی کافور و گلاب و آب کشنیز [illegible]
و آنکه سرکه در شیشه نموده مکرر در پیش دماغ مریض بدارند و اگر همه این
اجزا یافت نشود بعضی از آنها کافی است و اگر مریض را ضعف باشد در آخر
هر روز [illegible] از هر یک دو دانگ با نیم
مثقال با آب سیب بدهند و اگر مجموع اینها یافت نشود بعضی از آنها کافی است
و در این تب در شب هشتم و یازدهم و چهاردهم با شوید [illegible] این نحو
که پاهای مریض را در آب معتدل الحراره که برگ بید و جو [illegible] و گل خطمی
و بنفشه در او جوشانیده باشند ساعتی بگذارند و [illegible] و اگر این اجزا نباشد
آب بگرم کافی است و در این تب مریض را بسیار [illegible] نشانند و مکرر بادبزن
و صندل سرخ و سفید بر پستان چپ بمالند و بالجمله در این تب کوتاهی در تبرید نکنند

غب لازم

اما غب لازمه آنست که ماده صفرا در بعضی از عروق متعفن شده باشد
نه در عروق جولاً مثل علامتش نیز لزوم تب است و تشنگی و تلخی دهان و زردی
زبان و زردی و رقت بول و بالجمله علامات خفیفهٔ محرقه است و اعراض صعبه
محرقه از قبیل هذیان و اضطراب و قلق زیاد و سایر اعراض صعبه که در محرقه
مذکور شد نیست خلاصه اکثر تب لازم صفراوی هرگاه با اعراض شدیده
و صعبه باشد محرقه است و هرگاه اعراض صعبه نباشد مسمی است بغب لازم
والا در ماده شریک‌اند و لهذا علاج این علاج همان علاج محرقه است مگر آنکه تبرید
در این نوع کمتر از محرقه باید نمود و الا در دوا و غذا و همه تدابیر شریک‌اند اما
تب صفراوی دائره که ماده‌اش خارج عروق مثل معده و کبد و طحال و امراره
و غیر اینها از فضاها که در جوف بدن باشد متعفن شد آنرا غب گویند و علامت
این تب آنست که لرز شدید و سرما خفیف میشود و تب بهم میرسد و بعد از
تب عرق می‌آید و بعد از عرق تب بالکلیه رفع میشود و روز دیگر تب نمی‌باشد
تا آنکه روز سیم باز لرزه و سرما و تب و عرق میشود و یکروز درمیان تب می‌باشد
و یکروز نمی‌باشد و مدت این تب از اول نوبه تا قطع شدن تب از دوازده ساعت نمیگذرد
اگر از این مدت تجاوز کند معلوم میشود که مادهٔ صفراوی خالص نیست بلکه مرکب است

مانند انواع تبهای مرکبه مذکور خواهد شد دیگر از علامات این تب تشنگی است
و تلخی دهان و زردی رنگ رو و چشم و تهوع و قی صفراوی و قلق و اضطراب
در وقت نوبه و زردی بول با شدت بد بوئی و سایر علامات غلبهٔ صفرا چنانچه
در صداع صفراوی مذکور شد علاجش مثل علاج صفراوی لازم است مگر آنکه
مسهل را در روز غیر نوبه باید داد نه روزی که اتفاق افتد و بالجمله در این تب
نیز مثل صفراویه لازم معالجه منضج محرقه باید نمود مگر آنکه محرقه محتاج تبرید
زیاده است و در این نوع تبرید مرتبهٔ محرقه نباید نمود و بیقین ایام خوردن
مسهل در نوع آخر منضج و نوع اول نیست بلکه مسهل باید که در روز نوبه داده
نشود اما تب بلغمی آن نیز ماده‌اش یا داخل عروق است که آنرا لثقه گویند
و یا خارج عروق است که آنرا مواظبه گویند اما لثقه علامتش لزوم تب است
و حرارت ملایم است و در صورت و پشت چشمها اندک تهیج می‌باشد و تشنگی
نمی‌باشد و علامات صفرا از تشنگی و تلخی دهان و خشکی کام و زبان و قلق و
اضطراب و سایر علامات مخصوصهٔ صفرا است و آب دهان بسیار می‌باشد
و بول در این تب غلیظ می‌باشد و گاهی سفید رنگ می‌شود و گاهی بسرخی میزند
و غشیان و قی بلغمی می‌باشد و طعم دهان گاهی شور است اگر بسبب بلغم مالح و گاهی

و تب لازم صفراوی

لثقه

لرزش است اگر سبب بلغم حامض باشد و رنگ زرد و در این تب برنگ تعلی مایل
بزردی میباشد خصوصا در اواخر و سستی و کسالت از لوازم این تب است
علاجش از ابتدا منضج باید داد و از عنب الثعلب چ کاسنی اصل السوس تخم خطمی
گاوزبان از هریک ده مثقال سپستان پانزده دانه ترنجبین ده مثقال و در
روز هشتم مسهل از اجزای منضج مذکور با اضافه سنا مکی سه مثقال گل سرخ
یکمثقال عناب و سپستان ده دانه گل بنفشه دو مثقال فلوس خیارشنبر ده مثقال
روغن بادام یکمثقال و در روز نهم و دوازدهم و شانزدهم همین مسهل را و در
ایام منضج مذکور را و غذا از اول تا شانزدهم آش شوربا برنج با شیره بادام
و طرف شام چلاو و زرده تخم مرغ و اگر آثار برودت ماده مثل رطوبت
دهان و کسالت زیاد و سستی اعضا باشد بعد از هفتم گوشت مرغ را شوربا
نموده میل نمایند و از میوه ها و ترشیها و آب بسیار سرد پرهیز کنند و دوای
اناردین که در این تب مناسب است و گلاب نیز ضرری ندارد و بعد از شانزدهم
اگر تب رفع شود فبها و الا سه روز بسه روز سه مثقال گل اشابه و هفت مثقال
سکنجبین بخورند صفت گلقند ساختن گل قند این است که ورق گل سرخ تازه را بگیر
گرده با شکر بقوام آورده در آفتاب گذارند تا خوب حل شود و اگر تا دو ماه بگذارند

بهتر است و اگر خشک شود شکر را اگر ریزند تا خوب حل آید و بعد از آن سکنجبین
بزوری این دستور که روز اول چهار مثقال و دوم و پنجم و سیم شش و چهارم
هفت مثقال و بعد از آن هفت مثقال با شیره کاسنی یکمثقال و شیره رازیانه یک
مثقال میل نمایند و اگر در پشت چشمها و پاها تهیج باشد هر روزه قرص زرشک
صغیر بقدر نیم مثقال اضافه نمایند و اگر معده ضعیف باشد و غذا هضم نشده
باشد و تهیج باشد و عطش زیادی باشد قرص ورد هر روزه نیم مثقال اضافه
سکنجبین بزوری نمایند و این ضابطه را مرعی دارند تا دوازده روز
و اگر طبع خشک باشد بعد از خوردن شش روز سکنجبین بزوری مسهل مذکور بدهند
از ریوند چینی یکمثقال و نیم تربد یکمثقال و نیم عصاره افسنتین دو دانگ عصاره
غافث دو دانگ غاریقون نیم مثقال این اجزا را حب کرده فرو برند و از عقب
آن ده مثقال ترنجبین را در عرق کاسنی حل کرده نیم گرم کرده بنوشند و هم چنین
بعد از دوازدهم نیز همین مسهل را میل نمایند و طریق ساختن سکنجبین
بزوری این است تخم کاسنی رازیانه بیخ رازیانه تخم کشوث تخم خیار از هریک
یکمثقال بیخ کاسنی ده مثقال تخم خربزه کرکت چهار مثقال گل کشوث ریشه
کشوث از هریک سه مثقال تخم کرفس افسنتین گل سرخ از هریک دو مثقال

اجزا را مکوب نموده بجوشانند و صاف کنند و با شکر صاف
یا قند سفید بقدر پنجاه درم و سرکه کهنه چهل مثقال بقوام آورند صفت
قرص زرشک صغیر این است زرشک از دانه پاک کرده هفت مثقال نیم
تخم کاسنی تخم خرفه مغز تخم خیار از هر یک یکمثقال و نیم ورق گل سرخ دو
مثقال و نیم ریوند چینی سنبل طیب از هر یک نیم مثقال اجزا را کوبیده
بالعاب بزر قطونا قرص سازند و صفت قرص ورد صغیر این است ورق
گل سرخ شش مثقال رب سوس چهار مثقال سنبل طیب یکمثقال طباشیر
دو مثقال عصاره غافث چهار مثقال اجزا را کوفته و بیخته قرص سازند و بعد
بخوردن گلقند و سکنجبین بدستور مذکور بعد از سکنجبین بزوری نافع است
و گاهی گلقند را با ده دانگ مصطکی کوبیده میل نمایند و گاه باشد که اول
بگلقند و سکنجبین مغنی از سکنجبین بزوری باشد و هر سه چهار شب یکدفعه
آخر شب دواء التربد میل نمایند صفت دواء التربد این است زنجبیل
مصطکی از هر یک ده مثقال تربد بیست مثقال نبات سفید چهل مثقال اجزا را
کوبیده سفوف سازند و اگر دواء التربد را با گلقند ضم نموده بخورند
و از عقب آن آب گرم بنوشند هم خوب است و در اواخر این تب دگر که مرض

صفت دواء التربد

خوردن مثرودیطوس و تریاق فاروق هر روزه بقدر نیم مثقال مناسب است
و غذا بعد از شانزدهم نخود آب با گوشت مرغ و گوسفند جوان و طرف شام
نرم چاو و قلیه چاو میل نمایند اما تب بلغمی که ماده خارج عروق متعفن شده
باشد که آنرا مواظبه و نائبه گویند علامتش این است که هر روزه نوبه می آید
و سرما بسیار شدید نمیباشد و لرز کم میباشد و زمان سرما طویل میباشد و مدة
نوبه و تب طویل میباشد که غالباً مدت این تب هجده ساعت است و بعد
از آن عرق می آید و تب بالکلیه مفارقت نمیکند و اگر مفارقت کند زمان مفارقت
بسیار کم میباشد که باز نوبه می آید و سایر علامات بلغمی است که در بلغمیه لازمه
مذکور شد و علاجش بیرنان دستور است و در این تب قی در وقت نوبه بسیار
نافع است چنانچه قطع این نوبه بدان دست میشود خصوصاً اگر بقی در وقت نوبه
مثل آب ترب و سکنجبین و نمک خورده شود و قی کرده شود و سایر تدابیر جزئی است
که مذکور شد و در این تب و تب بلغمی لازم از معالجه ملال نباید بهم رسانید
زیرا که ماده این تب بلغمی است و ماده بلغم دیر نضج مییابد و بزودی دفع
نمیشود و پس نباید که طبیب و مریض هیچیک ملال بهم رسانند و ترک علاج
نمایند بلکه لوازم اهتمام در معالجه جزئی که مذکور شد بعمل آورند تا صحت حاصل

شود انشاء الله تعالی اما تب سوداوی مادهٔ آن نیز یا داخل عروق است
یا خارج عروق و آنچه مادهٔ اش داخل عروق است آنرا ربع لازم میگویند
و آنچه خارج عروق است آنرا ربع دایر گویند اما ربع لازم نادر الوقوع است
باعتبار قلت سودا در عروق و اگر گاهی اتفاق افتد بعد از تبهای دیگر است
که مادهٔ آنها محترق شده و منتقل باین تب شده و علاجش معالجهٔ آن تب است
و معالجهٔ ربع دایر چنانچه مذکور خواهد شد اما ربع دایر و آن نیز کم اتفاق
می افتد که ابتدا بهم رسد بلکه غالبا مسبوق به تبهای دیگر میباشد علامتش اینست
که یکروز نوبه و تب است و دو روز نیست و در روز چهارم از نوبهٔ سابق باز
نوبه و تب بهم میرسد و لرز در این تب در اوایل مرض کم میباشد و هر چه
کهنه تر میشود لرز شدیدتر میشود و آن علامت نضج ماده و زوال مرض است
و دیگر سرما در این تب بسیار شدید میباشد و در اول نوبه گویا که استخوانهای
بدن شکسته میشود و مفاصل تمام درد میکند و تب بسیار تند نمیشود
و تب طبعی تند تر است اما بحدت تب صفراوی نیست و مدت نوبهٔ این تب
[illegible] ساعت میکشد و اگر این است که [illegible]
و [illegible] یا علامات غلبهٔ هر خلطی که باشد چنانچه در تب [illegible]

معلوم شد که مادهٔ محترق از آن خلط است علاجش اینست که متعرض علاج این
تب در اوایل بلکه تا شش ماه نشوند زیرا که مادهٔ این تب عسر النضج است و قبل
از نضج متوجه دفع شدن ضررهای عظیم دارد و لهذا باید که [illegible]
نموده از مولدات سودا مثل بادنجان و عدس و بقول تند و چیزهای شور
و نمکسود و گوشت قدید و پنیر کهنه و سایر مولدات سودا و اغذیهٔ غلیظه احتراز
نمایند و بحسب هر یک از انواع سودا که مورث این تب شده در اصلاح
و نضج آن کوشند چنانچه اگر از احتراق صفرا یا خون بهم رسیده باشد و علامتش
علامات غلبهٔ صفرا و خون است چنانچه در تب دموی و صفراوی مذکور شد
باید که مداومت بخوردن سکنجبین و عرق کاسنی یا عرق شاهتره و آب انار میخوش
نکنند و آب انارین را گاهی که یبس در طبع باشد با شیرخشت و آلوبالو و گاهی
با قند و گاهی با طباشیر میل نمایند و از مسخنات و هر چه باعث خشکی شود
احتراز نمایند. و از میوه خربزه و هندوانه و هلو و گلابی و آلوچهٔ رسیده
و انگور خوب رسیده میل نمایند حکیم علی گیلانی در شرح قانون
که مرا وقتی نوبهٔ ربع عارض شده بود و در سفر بودم و با جمعی از اصدقا
که بیشتر طبیب بودند رفیق بودم و ایشان مرا بخوردن مسهل امر میفرمودند

و من مناسب نمیدانستم تا آنکه شب ایشان مسهل ترتیب دادند و بر بالین من حاضر کرده
و مرا امر بخوردن آن نمودند و من خود را بخواب بیدار داشتم که شاید ایشان دست از من
بدارند تا آنکه مرا خواب برد در عالم رؤیا دیدم که مرد موقری محترم بر کرسی بلندی
نشسته است که بمن گفت که این مرد شیخ الرئیس قانون است من پیش رفتم و از آزار خود را
و اینکه مرا امر بخوردن مسهل میکنند باو گفتم استطلاع نمودم متبسم شد و گفت که
مسهل مخور گفتم پس چکنم گفت چرا غافلی از چیزی که مصلح سوداست و مسکن صفرا
و مرقق بلغم و قامع خون و لذیذ است و خوش منظر است و غذا است و آب است و دوا است
و از خواص وی میشمرد تا آنکه بیست و سه خاصیت و منفعت شمرد و هر مرتبه حیرت من
زیاده میشد که این چه باشد گفتم که بیان فرمایید که این چه چیز است گفت آلوی زرد
خوب رسیده و من از خواب بیدار شدم و باصحاب خواب را گفتم و مسهل را
نخوردم و بعد از آن دوا و غذا و آب را منحصر در همین کردم و در یک هفته دفع
مرض بالکلیه شد باذن الله تعالی تمام شد نقل کلام حکیم علیه الرحمه و در این
نوع احتقان در شیرینها و روغن لازم و گوشت حیوانات مثل بره و بزغاله و
مرغ و بچه ماهی نافع است اگر چه انواع نافع است و اگر ماده سودا از احتراق
بلغم یا سودا اصل رسیده باشد و فلاسفه علیه السلام بروفق آن چنانچه در کتب طبی مذکور شده

باید که مداومت بخوردن گلقند با سکنجبین و عرق شاهتره بکنند و گاهی گلقند
با مصطکی بخورند و از میوه‌ها پرهیز کنند و گاهی اطریفل صغیر در عنبر دو نوبه بخورند
و گاهی گلقند را که بعرف اطبا انجدان گویند بشره کشیده با سکنجبین چند جوش
داده بعوض سکنجبین ساده میل نمایند خصوصا اگر با آفت سپرز باشد و قی کردن بادویه
نوبه در همه انواع بسیار نافع است و در آخر مداومت بمخدرات مثل فلونیا
و برشعثا و معجون مشهور بحب الشفا بسیار نافع است شیخ بهاء الدوله در خلاصة
التجارب میگوید که حب الشفا در این باب بی‌بدل است و باعث بر ساختن حضرت
از اربع برادرش امام الدین جعفر بود که یکسال داشت و اطبای عراق از معالجه
آن عاجز بودند و این دوا دو نوبت خورد و صحت یافت تمام شد کلام صاحب
خلاصه و وقت خوردن مخدرات دو ساعت قبل از آمدن نوبه است طریق
ساختن فلونیای رومی موافق نسخه کامل الصناعه که نزد حقیر بهترین نسخه‌هاست
این است زعفران پنج مثقال فلفل سفید بزر البنج از هر یک بیست مثقال افیون
ده مثقال فطراسالیون تخم کرفس جبلی چهار مثقال تخم کرفس نبطی
سنبل الطیب چهار مثقال سادج هندی سلیخه حب بلسان عاقرقرحا فرفیون
از هر یک یک مثقال اجزا را نرم کوبیده بروغن بلسان چرب کرده با سه برابر

عسل صاف بقوام آمده سرشته شوند و بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر شربت بقدر
نخودی طریق ساختن برشعثا موافق نسخه قانون فلفل سفید بذر البنج
از هر یک پنج مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون
از هر یک مثقال اجزا را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بقوام آمده
سرشته و بعد از شش ماه استعمال نمایند طریق ساختن معجون حب الشفا
این است زنجبیل یک مثقال ریوند چینی دو مثقال جوز ماثل که آنرا تاتوره گویند
سه مثقال اجزا کوفته با دو برابر مجموع عسل بقوام آمده سرشته قدر شربت نخودی
و بعد از نوبه بربع هرگاه ماده اش بسیار نباشد و منضج مذکور را بعمل آید
بعد از بیست روز محمودات کفایت میکند و تنقیه احتیاج نمیشود و اگر ماده
فاسد بسیار در بدن باشد تنقیه باید بعمل آید تا دفع مرض شود و تنقیه اگرچه
شش ماه بکنند بهتر است و بعضی از اطبا تجویز تنقیه بعد از هفتاد روز کرده و بالجمله
تنقیه بحسب خلط محدث مرض باید بعمل آید چنانچه اگر ماده از احتراق خون باشد
و علاماتش چنانچه مذکور شده علامت غلبه خون است چنانچه مرارا بیان شد اولا
فصد باسلیق بکنند و ملاحظه نمایند اگر خون بسیار سیاه و فاسد و غلیظ باشد
بگذارند که بقدر شصت مثقال بیاید و اگر رقیق و سرخ کم رنگ باشد ببندند

و نگذارند که بیاید که برای تقدیر فصد خون غلیظ گرفته شود و بعد از آن بر تنقیه سودا
مشغول داده منضج و مسهل شوند و اگر ماده از احتراق صفرا باشد و علاماتش علامات
غلبه صفراست چنانچه مذکور شده علاجش با علاج دموی متحد است مگر اینکه در صفراوی
فصد مجوز نیست و منضج و مسهل و سایر تدابیر در هر یک از صفراوی و دموی
بالجمله دموی که با حرارت مزاج باشد بدین نحو است که منضج از گاوزبان شاهتره
تخم کاسنی برگ سیاوشان تخم کاسنی بادرنجبویه از هر یک دو مثقال زنجبیل ده مثقال
بدهند شش روز یا آنکه ماء الشعیر با سکنجبین شش روز بدهند و بعد از آن منضج مذکور را
چهار روز و بعد از آن مسهلی از اجزای منضج مذکور با اضافه سنا مکی سه مثقال
پوست هلیله کابلی سه مثقال بنفشه بسفایج افتیمون از هر یک دو مثقال مویز منقی
بیست دانه فلوس خیارچنبر ده مثقال روغن بادام یک مثقال و باز منضج مذکور را
چهار روز و روز [illegible] مسهل را و هکذا تا چهار پنج مسهل خورده شود و بعد از آن سکنجبین
بزوری بنحوی که در تب بلغمی مذکور شده و در بین آن هر شش روز یکدفعه معجون نجاح بقدر
بقدر چهار پنج مثقال بخورند یا از مسهل مذکور در بین آن بخورند و در ایام تنقیه غذا در روز
مسهل نخود آب با گوشت بره و مرغ جوجه و در منضج و شربت بزوری قلیه از گوشت های
مذکوره یا ترشی با جاشت یا [illegible] افشره شوربا و در شب ها زرچه و تره قلیه

چلاو مسهل نماینده و بعد از این مداومت محمودات مذکوره بسیار نافع است و اگر
ماده از احتراق بلغم یا سودای طبیعی و علامتش همان علامات مذکوره در مزاج است
چنانچه در تب بلغمی مذکور شد و در سوداوی علامات رطوبت نیست مثل آب دهن
از دهان و بدن بسیار لاغر و رنگ دو تیره و کدر شده است و علاج این دو نوع
بدین طور است که منضجی که از کاسنی و بادیان شاهتره اسطوخودوس بیخ بادیان جمیل
پرسیاوشان یا در بجوید از هر یک دو مثقال گلقند چهار مثقال ترنجبین ده مثقال
و بعد از شش روز همین منضج را با حب و سنا مکی بسفایج پوست بیخ کبر افتیمون از
هر یک دو مثقال خولنجان شیره ده مثقال روغن بادام یک مثقال و اگر
در تب مسهل یک مثقال ایارج فیقرا اضافه کرده فرو برند و صبح مسهل را بنوشند
بهتر است و اگر غلبه رطوبت نباشد ما الشعیر و سکنجبین در این مسهلات جهت
جوی که در ربع حار مذکور شد و این مسهل را چهار پنج دفعه بنوشند
و بعد از آن سکنجبین بزوری با قرص ورد صغیر و شیره تریاق بسته بنوشند
بنوشند و در چند آن پرهیز روز یک دفعه باید مسهل مذکور را باز به پنج
سیاه نمایند و مسهل باید در روز دویم نوبه خورده شود و در این نوع
نیز بعد از مسهلات محمودات نافع است این است مجمل از طریقه مسهل دادن

در این مرض غایت که با حتیاط تمام باید عمل نماید که پیش از نضج این ماده
مسهل ندهند زیرا که در این صورت مضر است و قبل شش روز هم دادن مسهل اولی است
لیکن راه معالجه همین نوع است که مذکور شد و بعد از تنقیه باید که هر گاه مرض
تنقیه شده باشد مثرودیطوس و تریاق فاروق در تب ربع بسیار نافع است
خصوصا هر گاه حرارت زیاده در مزاج نباشد این است مجمل از معالجه حمیات
عفنیه که مذکور شد و بعضی از انواع حمیات عفنیه هست که علاج این انواع
مذکور نیست و در سبب و علامات و علاج متحد است و اطبا هر یک را اسمی
باسم خاص کرده اند نهایت تفصیل اینها لایق این مختصر نیست نهایت چون
حمی غشیه در علاج با آنها تفاوتی دارد بذکر آن پرداخت پس حمی غشیه
و آن تبی است که وقت نوبه مریض غشی کند و بیهوش میشود و تا عرق کند
افاقه نمیشود و چون اکثر ماده آن بلغم است و نادرا از صفرا عارض میشود اطبا
آنرا در ذیل حمیات بلغمیه مذکور ساخته اند اما آنچه سبب آن بلغم باشد علامتش
این است که نوبه هر روز میشود مثل نوبه مواظبه و آنچه از صفرا است در دور
نوبتها تیج میشود و رنگ صاحب این تب در گاه سرخ میشود گاهی زرد
غشی سبب باشد و گاهی زردی و گاهی کبودی و سیاهی میزند و لبها گاه

بسیار تیره میشود و گاهی چشمها بیرون آمده باشد مثل کسیکه گلوی او را فشرده
باشند و غایت علامات که در نوبه غب مذکور شده پیدا شود و علاج این تب بسیار
صعب است زیرا که ماده آن ماده فاسده ایست در نهایت غلظت و قوت
در کمال ضعف است پس اگر خواهیم که بمسهل قوی دفع آن کنیم بسبب قوت
مواد فاسده بحرکت می آید و بسبب غلظت تمامی دفع نمیشود و بسبب ضعف
تحریک میکنند و دفع نمیتواند کرد و اگر غذا را دفع کنیم و تلطیف و تقلیل نمائیم
کنیم قوت ساقط میشود و اگر غذا بدهیم ماده غلظت میشود و بیکبار قوت می آید
بهر حال علاج آنست که در وقت نوبه و حدوث غشی گلاب و آب سیب
ترش بدهند و مریض را خبردار کنند و دست و پا را محکم ببندند و تمام بدن را مالش
کنند باین ترتیب که اول از زانو تا بپا بعد از آن از زانو تا بسرین و بعد از آن از دست
تا زانو و بعد از آن از دوش تا سر انگشتان دست و بعد از آن سینه
و معده و شکم و باز بهمین ترتیب حرکت نمایند و چنان کنند که نصف زمان
تب را مالیده باشند بعضی گفته‌اند و دیگر مریض بحال خود گذارند که بخواب رود و تربیت کند از نه
جالینوس منقول است که من جمعی از برای این ماده باز مالیدن یافتم و دیگر
صندل سفید و جو را با گلاب و عرق بهار و اگر نباشد با عرق بهار بجوشانند

و بر پستان چپ بمالند و بخوری که در محرقه مذکور شده بکرده بدماغ او بدارند
دائما علاج دفع ماده مرض باین نحو کنند که طرف صبح یکمثقال تخم کرفس نیم کوفته
کشیده با هفت مثقال سکنجبین بشکری یا بعسل بدهند یا حب الشعب و روز دیگر
بیخ کاسنی از هر یک دو مثقال گلقند آفتابی چهار مثقال جوشانیده و صاف
نموده بدهند و قبل از وقت نوبه بیک ساعت اگر تواند قی کرده بعد
[illegible] آب ترب و سکنجبین عسلی و نمک و آب گرم [illegible] و بعد
و قبل از وقت نوبه بهفت ساعت حقنه این دستور بعمل آورند عنب الثعلب
[illegible] بیخ کاسنی اکلیل الملک [illegible] تخم خطمی خبازی اصل السوس از هر یک
دو مثقال [illegible] سه مثقال عناب سپستان از هر یک [illegible] دانه ترنجبین [illegible]
از هر یک ده مثقال شکر سفید [illegible] آب [illegible] ده مثقال نمک طعام نیم
مثقال در حقنه بعمل آورند و یک روز در میان همین دستور حقنه را
[illegible] و در روز حقنه [illegible] سکنجبین [illegible] شیره تخم کرفس
با مسهل مذکور را بدهند و در آخر هر روز فادزهر معدنی [illegible]
از هر یک [illegible] با آب سیب بدهند و بعد از نوبه دوم [illegible] باشد که
[illegible] تریاق فاروق از هر یک [illegible] دانگ تا نیم مثقال [illegible]

ساخت علاجه التجارب بجوز دادن فادزهر حیوانی نیز کرده است و طعام
چوخروس بچه را کباب کرده آب انار بر او بزنند و در گشت خفیه را
با مغز نان با شربت قند غذای صاحب این تب را ذکر کرده اند و جمیع
ان دو تب را آب انار شیرین و آب انار ترش داده ام بسیار نافع یافته ام
و زرده تخم مرغ نیم برشت و با خروس بچه و مرغ بچه [illegible] داده و اما
آنچه سبب آن صفرا باشد [illegible] دو نوع است و شیخ الرئیس میگوید که این ماده
خالی از سمیت نیست لهذا جنس از نوع اول صعب است بلکه قابل علاج نیست
و علامتش آنست که نوبه آن [illegible] نوبه غب می آید [illegible] و نوبت اقلاع
دیگر اینکه عارض نمیشود مگر در صاحبان مزاج حار یابس و اینکه صورت این
در نوبه اول به نهایت لاغری میرسد و اکثر این است که در روز چهارم
بکشد و مهر علاجش مثل آنست که حمی که در محرقه مذکور شد در روز غیر
نوبه بعمل آورند و سایر تدابیر از تبرید و تقویه همچنین است که در محرقه مذکور شد
و ماء الشعیر و آب انار ترش بر صبح بدهند و تدابیر وقت نوبه چنانکه
که در نوع اول مذکور شد غیر اینکه تو باید دادن جوز بوا مناسب نیست و [illegible]
و در این نوع نهایت تبرید باید بعمل آید فصل اما آنکه از جهت مذکور شده

صعوبات هر یک بود و از ترکیب اینها با یکدیگر انواع و افراد بسیار
حاصل میشود چرا که ترکیب از دو جنس مختلف میتواند شد مثل ترکیب غب خالص
با نوعی دیگر [illegible] از دو نوع یکجنس میتواند شد مثل ترکیب دو نوع غب خالص
با همدیگر و لهذا ضروب و انواع تراکیب حاصل میشود مثل دایر با دایر
و لازم با لازم و دایر با لازم و لهذا اعتماد بر او و از حمیات در علامات
نیست مثل اینکه هرگاه دو غب دایر باشند نوبه هر روزه بود و در نوبه غلیظی
می آید و هرگاه سه ربع دایر باشد باز نوبه هر روزه میآید پس اعتماد در تشخیص
سببیه و علامات است چنانچه مذکور شد و ترکیب بر دو نوع میتواند بود
یکی آنکه دو ماده مختلف جداگانه در دو محل متعفن شده باشد مثل اینکه
ماده بلغم در جایی و ماده صفرا در جای دیگر باشد و دیگری آنکه دو ماده
مختلف با یکدیگر مخلوط شده متعفن شده باشد مثل آنکه قدری از صفرا
مخلوط بقدری بلغم در یک محل متعفن شده باشد و تفصیل هر یک از اینها
متعذر است چرا که ترکیب غب خالص و غیر خالص و [illegible] و بالاتر [illegible] نیز بود
و ترکیب و ضرب و قسمت اینها با همدیگر بجایی میرسد که از حد ضبط
بیرون است [illegible] و هر ترکیبی بحسب ترکیب علامات معالجه را باید

کمی از آنچه در بسایط مذکور شد کنند و چونکه دو ترکیب از این مرکبات مذکوره
مشهورتر از باقی و هر یک مسمی باسم خاصند و کثیر الوقوعند آنها را با
اسباب و علامات و معالجات مفصلا ذکر کنیم یکی از آنها مسمی است
غب غیر خالص و دیگری مسمی است شطر الغب اما غب غیر خالص است که
صفرای مخلوط ببلغم در داخل عروق یا خارج عروق متعفن شده باشد پس
هرگاه داخل عروق باشد تب لازم است با بعضی از علامات بلغم و بعضی
از علامات صفرا و اگر خارج عروق باشد یکروز نه یک روز نوبه میکند
و مدت نوبه از دوازده ساعت بگذرد و بعضی دیگر از علامات نوبه
بلغمیه را نیز دارد و بالجمله بعضی از علامات بلغم و بعضی از علامات
صفرا است و اما شطر الغب آنست که صفرا در داخل یا خارج و بلغم
در داخل یا خارج عروق متعفن شده باشد و لهذا شطر الغب را چهار
نوع می شود یکی آنکه صفرا و بلغم هر دو خارج عروق متعفن شده باشند
پس روز دیگر روز نوبه صفراوی است یکروز نوبه می کند با علامات نوبه بلغمی
روز دیگر روز نوبه صفرا است یا دو نوبه می کند یکی با علامات نوبه صفراوی
و یکی با علامات نوبه بلغمی یا یک نوبه میکند و مرکب است از علامات هر دو

بعبارة اخری یکروز نه نوبه است و دیگر روز اخف نوعی دیگر آنکه مرکب
باشد از صفراوی لازم و بلغمی لازم و در این نوع نوبه و لرزی و سرما
نمی باشد و علامات تب صفراوی لازم با علامات تب بلغمی لازم چنانچه بیشتر
مذکور شده می باشد و دیگری آنکه مرکب باشد از صفراوی دایره و بلغمی لازم
پس یکروز نوبه میکند با علامات نوبه صفراوی و دیگر روز نمی کند و تب لازم
دارد با علامات تب لازم بلغمی دیگری آنکه مرکب باشد از صفراوی
لازم با بلغمی دایره پس هر روز نوبه می کند با علامات نوبه بلغمی و تب لازم
دارد با علامات تب لازم صفراوی و جمیع انواع غب غیر خالص و شطر الغب
در معالجه سخت تر اند بجهة آنکه در سبب سختند و معالجه اینها مرکب است از معالجه
صفراوی خالص و بلغمی خالص و اینها طولانی می باشند چنانچه جالینوس در شرح
اسباب و علامات میگوید که گاه باشد که یکسال بکشد زیرا که اگر معالجه بلغم
بسخونت بشود صفرا مشتعل میکند و اگر اطفای صفرا ببرودات بشود بلغم
غلبه میکند و هر گاه در معالجه ملاحظه هر دو طرف بشود هیچیک فایده
معتد به نمی کند و گاه باشد که طول این مرض اعضا را خشک گرداند و مفسده
یا کبد یا طحال ضعیف شود و مفاسد دیگر بهم رسد و بالجمله در هر یک از اینها

منضجی از عناب و سپستان پنج کاسه گاوزبان از هر یک دو مثقال سپستان ده
دانه شیره تخم خیار دو مثقال شربت نیلوفر سه مثقال بدهند و دوازده روز چنین
و اگر تب باشد بعد از پنجم در روزیکه نوبه نباشد یا نوبه سکنجبین ساده مسهل
بدهند از عنب الثعلب پنج کاسه گاوزبان اصل السوس گل سرخ نیلوفر [illegible]
سنا مکی از هر یک ده مثقال عناب سپستان از هر یک ده دانه ترنجبین
شیرخشت فلوس خیار چنبر از هر یک ده مثقال روغن بادام یک مثقال و دیگر
در هشتم و دهم و دوازدهم مسهل شربتی که روز نوبه نباشد و اگر روز نوبه باشد
غیر این ایام هر روزی که اتفاق افتد و بعد از آن هر روز ده مثقال سکنجبین
با شیره تخم کاسنی بدهند و اگر غلبه بلغم چنانچه علاماتشان در تب بلغمی مذکور
شده باشد گلقند سکنجبین بدهند و بعد از دوازدهم جیوه ملینه بدهند و از میوه
انار شیرین و میخوش مناسب است و کلابیا و آلوی زرد رسیده و انگور
رسیده و بعد از شانزدهم شربت دینار که از تصرفات متاخرین است
روزی پنج مثقال تا هشت مثقال با عنب الثعلب و مثقال شیره بزر
تخم کاسنی از هر یک یک مثقال قدر طری ساختن شربت دینار این است
تخم کاسنی گل سرخ از هر یک چهار مثقال پنج کاسه هشت مثقال نیلوفر

صفت شربت دینار

از هر یک دو مثقال تخم کشوث سه مثقال اجزا را بجوشانند و صاف نموده
با چهل مثقال قند یا شکر صاف کرده بقوام آورند و بعد از سرد شدن سه
مثقال ریوند چینی را نرم صلایه کرده با او مخلوط کنند و بعد از شش روز
دینار با مسهلی که در بند تجویز که مذکور شده و بعد از آن سکنجبین بزوری و
ورد و صغیر بجوی که در حمیات سابقه مذکور شد و مداومت سکنجبین و گلقند
سکنجبین شهابیه نافع است و هر گاه نوبه باشد در وقت نوبه تا گرانی بیاید
نافع و دوا و اخر هر چند شب یک بار دوا الترید چنانچه در تب بلغمی مذکور شده
نافع است و اگر علامات غلبه خون صفرا ظاهر سکنجبین و عرق کاسنی با آب انجبار
یا قند و یا با طباشیر بسیار مناسب است و با غلبه بلغم تدابیر تجویزی که در اینجا
و در تب بلغمی مذکور شده و بعد از چهارم در تمامت تبهای طویل حقیر این شربت را
که خود ترکیب داده مسمی به شربت مالیخولیا کرده ام تجربه نموده ام و اصلاح
مزاج احشا میکند و تب را قطع مینماید و مزاج را باصلاح می آورد و در تب
ربع نیز تجربه رسیده که در عوض سکنجبین بزوری کرر داده ام و نفع نمایان یافته ام
و در تمام تبهای طویل هیچ که نافع نباشد و صفت این است زرشک
دانه خوب سه مثقال تخم کشوث پنج مثقال کل کشوث ریشه کشوث از هر یک

صفت شربت مالیخولیا

سه مثقال تخم کاسنی چهار مثقال را زیانه [illegible] گل سرخ از هر یک دو مثقال
و نیم قند یا شکر سفید [illegible] اجزا را جوشانیده صاف نموده با قند یا شکر
بقوام آورده و هر روزه از شش مثقال تا هفت مثقال بنوشند اگر تب صفراوی
یا دموی باشد با شیره تخم خیار و تخم کاهو و اگر حرارت غالب باشد با قرص
کافور و در تب بلغمی و سوداوی و تبهای مرکبه با قرص [illegible] صغیر و قرص
صغیر و شیره تخم کاهو و شیره بادیان [illegible] این شربت را در تبها نیز [illegible]
و بالجمله این شربت در انواع این تبها بعد از [illegible] مجرب و بر مزاج
هر شخص بتجربه رسیده و در اواخر تبهای مرکبه [illegible] و تریاق فاروق
و [illegible] که در ربع مذکور شد در کهنگی [illegible] که تب لازم [illegible]
[illegible] با حرارت مزاج باشد حب الشفاء و اگر بدون حرارت مزاج باشد [illegible]
[illegible] نافع است و در انواع تبهای کهنه این سفوف را که حقیر [illegible]
[illegible] کرده ام بسیار نافع است و بتجربه رسیده پوست [illegible] مثقال [illegible]
شش دانه [illegible] سه روز [illegible]
با گلاب [illegible] صاف نموده [illegible] بنوشند تب وبائی سابقاً مذکور شد
که یکی از اسباب تبهای عفونی هوای وبائی است که با استنشاق و از طریق مسامات

با خلاط [illegible] متعفن [illegible] که عارض هوا میشود بسببی از
اسباب ارضیه مثل مخالطه بخارات ردیه که از زمین متصاعد شود یا سماویه
سبب [illegible] از اشکال سماویه که بسبب رطوبت مفرطه هوا شود و بدان جهت
مستعد قبول عفونت گردد و از جمله علامات وبا آنست که حیواناتی که زیاده
حس دارند مثل لک لک و پرستوک آشیانهای خود هر چند تخم [illegible]
یا جوجه برآورده باشند آنها را گذاشته میگریزند و حیواناتی که از عفونت
متولد میشوند مثل وزغ بسیار بهم رسند و حیواناتی که در زیر زمین [illegible]
مثل موش سراسیمه در روی زمین میگردند و آشیانهای خود [illegible]
و [illegible] آینده [illegible] و آدمی را از آن [illegible] حاصل میشود
و چون [illegible] و در هوا نظر کنند چنان نماید که هوا [illegible]
و غلیظ و تیره است دیگر از علامات وبا تغیر احوال فصول است از وضع طبیعی
خصوصاً زمستان و بسیار [illegible] که هوا در زمستان [illegible] رجوم و شهب
در اواخر پائیز و اوایل [illegible] و دیگر از علامات کمی باران است یا بسیاری
ابر [illegible] از علامات هوای وبائی اما تدبیر تحرز [illegible] اگر نقل ممکن
باشد [illegible] که آدمی کمتر از لک لک و پرستوک نباشد و اگر نقل [illegible]

این ادویه را مکرر دود کنند عود و عنبر و قسط و کندر و سندروس و کهربا و
انار و بن در انار دانه طویل چه دارد و اگر مجموع اینها نباشد بعضی که یافت شود
و بیشه چاره و سرکه و سیر و سرکه بپوشند و بنوشند و در خانه بپاشند و
... سیر و سرکه و النقوه و سرکه بجوشانند و در خانه بپاشند و لقد را با چیها
آلوده و در پیش بینی بدارند و خانه و یزدی که در او جای باشند در را
ببندند که هوای خارج داخل نشود چه آن هوا باین بخورات و بوئیدنیها
باصلاح آمده و حسب المقدور از این خانه حرکت نکنند و بی ما [illegible]
و اگر بالضروره حرکتی کنند بینی با طیبه سیر و سرکه آلوده ببندند
و زود مراجعت نماید با وجود این تدبیر باید که از خوردن بعضی
مثل میوه و شیر پرهیز کنند و از جماع و حمام و تشنگی و گرسنگی احتراز نمایند
و آب بسیار سرد ننوشند و در آنچه میخورند چاره و سیر داخل کنند و غذا
ترش و چرب میل نمایند و سرشیر مطلق نخورند و از گوشت حیوانات
بلکه اگر توانند احتراز نمایند و الا بسیار کم بخورند و از تریاقات تریاق
فاروق و مثرودیطوس و جدوار خطائی هر یک که باشد مکرر بخورند
و برشعثا و فلونیای رومی نیز مناسب است و فادزهر معدنی اهم مرکبات

اما علامات تب وبائی بعد از حدوث وبا و عموم این تب در اکثر مردم
این است که تب از ظاهر بسیار ملایم است و در باطن نهایت حدت بسیار دارد
و خفقان و اضطراب عظیم میشود و نفس کشیدن در کمال اضطراب و نهایت
تواتر میشود و گاه باشد که تنگی نفس نیز باشد و نفس بد بو میباشد و بسا
باشد که عرق نیز بد بو باشد و بول بد رنگ و بد بو میباشد و گاه باشد که
بول سبز یا سیاه شود و عطش و خشکی زبان و غشیان و قی صفراوی یا سوداوی
از علامات این تب است و اگر این تب که مذکور شد عارض میشود علاجش
اولا تعدیل هوا و بخورات و بوئیدنیها که در تحرز از وبا مذکور شد و کافور
و صندل و گلاب گرد بسینه مالند و آب بسیار سرد بپاشند و فصد
[illegible] نکنند و از ربوب فواکه مانند رب ... و رب لیمو و رب نارنج
و رب انار هر یک که باشد مکرر بنوشند و اگر در چشم ... که در ... مذکور شد
... حب مذکور ... در باب ... مذکور شد مناسب است
و اگر ... بنوشند اولیست و قرص کافور با ربوب مذکوره
با آب انار بن ... و قرص کافور را در این تب بعد از چشم
هم بدهند و فادزهر معدنی و مروارید ... طباشیر ... هر یک ...

بنقول با آب سیب و آب انار مناسب تر است و غذا آش جو ... و اگر ...
بیرنگ که باشد قبل از هفتم با جو ... و بعد از آن با جو ... و اگر ضعف ...
جو ... پیش از هفتم ... ترین اسباب و معالجات تبهای خلطی ...
که مذکور شد هر گاه مجموع آنها را در نظر داشته باشند و نظر دقیق ملاحظه ...
البته از عهده معالجه بر می آیند زیرا که خلاصه معالجه تبها ... بعد ...
از هم ایل ... طریقه یکی جاری و دیگری ... و بجهت آنکه در معالجه ...
و صفرا و ... سوای ... دیگر چندان ... نیست و ... در معالجه تبهای
بلغمی و سوداوی مشارکت بسیار است و آنچه از علامات هر یک از اخلاط ...
مذکور شد در تشخیص آن تب کافی است و از ترکیب آنها با هم ...
مرکبات این مواد نیز آسان است و با علامات حدوث تب اگر مجموع علامات
که برای هر یک مذکور شده در نظر بگیرند و حال مریض را با آنها ملاحظه ...
تشخیص در کمال سهولت میشود و بعد از تشخیص معالجه ... که در هر یک مذکور شده
البته ناجح است **اما تب دق** که عبارت است از تبی که حرارت غریبه اعضا را
خصوصا جرم قلب را گرم کند و رطوبات بدن را تحلیل برد و این تب ...
از اسباب مختلفه بهم میرسد مثل اسباب ... خارجه از ... مفرط

و با ... سبب ... حرارت مفرط و حبس بدن شود و از انتقال تبهای عفونی
هم بسیار اتفاق می افتد و تابع تبهای ... ورم ... از جنسا ... بهم میرسد
باشد نیز میتواند بود و لیکن غالب این است که بعد از تبهای عفونی و تبهای ورمی
بهم میرسد و کم اتفاق می افتد که ابتدا حادث شود و این تب را سه مرتبه است
بحسب مراتب تاثیر حرارت در بدن و افنای رطوبات **اما** مرتبه اول که تاثیر
حرارت ناقص است و اکثر رطوبات بدن بحال خود است تشخیص آن بسیار مشکل است
بجهت آنکه هنوز تاثیر حرارت در بر طرف کردن رطوبات واضح نشده است و علاجش
آسان است زیرا که قدری از رطوبات که فانی شده بدل آن را رسانیده ... این
حرارت کردن در کمال سهولت است **مرتبه دویم** که حرارت قوت کرده ...
رطوباتی که مقاوم حرارت اند بر طرف شده و رطوبات بدن ... تحلیل ...
آسان است ... زیرا که قوت حرارت و فنای رطوبات و علاجش مشکل است ...
اگر حرارت قوت کرده است و رطوبتها فانی شده است هم ... حرارت ...
رطوبتهای رفته را آوردن مشکل است **مرتبه سیوم** که حرارت بمنتهای مرتبه
شدت رسیده و افنای تمام رطوبتها کرده قابل علاج نیست بجهت آنکه در این مرتبه
ضعف ... و ضعف بدرجه کمال رسیده و حرارت قوت گرفته و رطوبتها ... کرده

مرتبه بر طرف شده و طریق چنانست که از مادهٔ منی این هم رسیده بود
بدل آن را رسانیده و محال است مثلا هرگاه فتیلهٔ چراغ را آتش گرفته باشد و جرم
فتیله سوخته باشد هرچند روغن بریزند جرم عوض فتیله نمیتواند شد لهذا
در این مرتبه قابل علاج نیست و حکم کردن بوجود این تب در مرتبهٔ اول هرگاه
مسبوق بمرضی دیگر نباشد بر مهرهٔ اطبا مشکل است زیرا که از علامات جزئی
که دلالت بر وجود این تب کند تجویز که دو نوع دیگر تب نیز باشد موجود نیست
و غضب این است که مریض خود را صاحب تب نمیداند و هرگاه در اشتعال حمیات
عفونه باشد در بسته الحکم باشتعال نیز مشکل است و بسیار شبیه است به تب لازم
بلغمی و هرگاه عرض تبی باشد که از اورام احشا هم رسیده نیز حکم با آنکه منجر به دق
شده مشکل است زیرا که با وجود آن تبی که عرض ورم احشا است این تب [illegible]
و چون ابتدای این تب است و اعراضش محسوس و وضوحی ندارد حکم بوجود [illegible]
و هرگاه تب مرکب شود و تابع دیگر تشخیصش مشکل و نفعش ظاهر است و در مرتبهٔ
دوم که تشخیص آسان است باعتبار ظهور علامات که وضوح و ظهور و لزوم تب است
با وجود علامات تبهای عفونه و دیگر لاغری مفرط در بدن و ازدیاد قوای علامات
[illegible] تب که در مرتبهٔ اول نیز این علامت است اینست که بعد از خوردن غذا [illegible]

حرارت شدت آن بیشتر شود و رنگ روی مریض برافروخته میشود و این علامت [illegible]
عفونه نیز باشد و دیگر از علامات این است که در بول مریض چربی بسیار باشد چنانکه
در قاروره که بست گویا آب چربی است و اکثر این است که در این مرتبه اسهال
نیز باشد و آنچه با اسهال دفع میشود بسیار بدبو و مثل بول چرب است و اکثر اینها
که در این مرتبه صرف شده در کاسه بیشتر شده و گاه است که بسبب صرف حرارت شش آماس
کرا زا بعرف اطبا سل گویند و در مرتبهٔ سیم این علامات واضح و بیّن میشود و حرارت
بسیار شدید میباشد و شقوق فرو میرود و چشمها بگود فرو افتد و بینی باریک کشیده
و صورت لاغر و کشیده و گوشها کوچک و گردن باریک و حنجره برآمده
و تمام بدن بهم خشکیده میشود و بسا باشد که ناخنها بجهت [illegible] از لاغری برگشته کج شود
و موها ریخته میشود و پیشش هم میرسد علاج این تب کما هو حقه هرچند [illegible]
برای طبیب حاذق است و ذکرش خارج از موضوع این رساله است چرا که تخفیف
آن در [illegible] و معالجه‌اش بعد از وضوح تجویز که مذکور شد مشکل است چنانچه
اطبای زمان با تشخیص امراض و تفرقه میان متشابهات و استنباط اسباب از
علامات [illegible] که از [illegible] اطبا نمیدانند بلکه منادی طبابت خوش آمد
کفش بال و [illegible] لباس چند و طبقه ارکان عطاری است درس و تعلیم [illegible]

این حکم از رسوم مشترکه است نه اطبا را با این حکم رجوعی و نه مرضی را طبیب حاکم
احتیاجی است چنانچه بیان حال ایشان را بجا آورد فی الجمله در [illegible] معاصرین از قطعه
گروه این تب از آن قطعه است چه و العجب مجموع از حکمت مرکب کرده باشند
پشتی و تقیان و قوطیها و عطارکدا [illegible] چون دو جنس دیگر از حمیات اسباب
و علامات و معالجات بتفصیل لایق این رساله مذکور شده از این جنس بالمره
ساکت بودن مناسب نبود لهذا بذکر علاج آن پرداخت والبته از ملاحظه آن
ذوالمجلا بصیرتی بهم میرسد و داد معالجه و فرقش با سایر تبها معلوم میشود چنانکه
علاج این تب تبرید و ترطیب است و احتیاج به تنقیه مثل تبهای خلطی نیست زیرا
که در این تب عفونت خلطی که محتاج به تنقیه باشد نیست و اگر در ابتدا معالجه کنند
برودی علاج میشود و هرچه بکند و علاجش مشکل میشود و آنچه که بر تب بهم میرسد
علاج ندارد و علاج آن با ادویه و اغذیه غذائیه و غیر غذائیه میشود اما ادویه
انفع آنها قرص کافور است بقدر نیم مثقال تا یک مثقال با ماء الشعیر بقدر بیست مثقال
و یا با شیره تخم خرفه و شیره تخم کدو از هر یک سه مثقال و لعاب بزرقطونا
و لعاب بهدانه و عرق نیلوفر و شربت سیب و شربت ترنج و شربت بالنگ [illegible]
هر یک که باشد نصف مثقال اگر سرفه نباشد و اگر باشد شربت نیلوفر یا شربت بنفشه

از هر یک سه مثقال و یا قرص کافور با آب بهدانه و یا آنکه کدو را انجیر پر کرده
و بعد از آن یک شب در تنور گرم یا پاتیل حمام بگذارند و صبح از آب
صاف آن از بیست مثقال تا چهل مثقال با قرص کافور بدهند و اگر صبح
تب باشد و قرص کافور را با یکی از مذکورات بدهند و بعد از سه ساعت
ماء الشعیر را بنوشند و بعد از سه ساعت دیگر غذای چاشت و اما است و اگر بعد از خوردن
اول سه ساعت دوغ بقدری که معده از عهده هضم آن تواند بر آید بنوشند
و بعد از آن غذا اجیل نمایند هم شاید و در علاج این تب خوردن شیر الاغ
از انفع ادویه است و طریق خوردن شیر الاغ این است که طرف صبح روز
اول ده مثقال آن را با یک مثقال نبات و روز دوم پانزده مثقال و بکذا روزی
پنج مثقال شیر را اضافه کنند تا چهل مثقال برسد و بکذا نبات را اضافه
نمایند تا سه مثقال و اگر معده تحمل چهل مثقال نکند کمتر از آن باشد
و سه روز که چهل مثقال را خوردند باز بترتیب اول کم کنند تا به ده مثقال
و باز بنحو مذکور اضافه نمایند تا چهل و این طریقه را مسلوک دارند تا
حدی که مستغنی از خوردن آن شوند و اگر قرص کافور را با شیر میل نمایند
شاید که بسیار ادویه احتیاج نباشد و هرگاه با تب دق ترکیبی از تبهای خلطی

طریق خوردن شیر الاغ

خوردن شیر مناسب نیست بسیار او به علاج نپذیرند و تغذیه نان جو با شیر تازه و
نمک و کاری نان جو را با دوغ بدهند و نان گندم نیز میتوان داد و از میوه‌ها
و انار میخوش و سیب شیرین رسیده و امرود و شفتالوی تازه بسیار مناسب است
و طرف شام گوشت بره و بزغاله و طیور تازه و مرغچه و تذرو و بچه گاو که بوی عفن
رغبت نمایند بدون روغن و کله و پاچه بره مناسب است و از تقاطیر مرکبات سکنجبین
چنانچه سکنجبین را در جای خوش هوا قرار دهند که آب در آن هوا بسیار باشد
و از میوه‌های مرطوبه و خوشبو مثل سیب و به و کلابی در اطراف چیده باشند و برگ
بید بسیار ریخته باشند و در تخت خواب و لباسهای مریض باید که از کتان باشد
و بوییدن گل بنفشه و گل نیلوفر بسیار نافع است و صندل سفید و کافور و گلاب
و آب کشنیز که در سینه بمالند بهره دارد و اگر ضعف باشد کره را در میان حمام
روغن مناسب است و حمام باید که معتدل باشد و مریض عرق نکند و بحمام که میرود
در میان آب گرم بنشیند و از حمام که بیرون می‌آید تمام بدن را بروغن بنفشه یا بادام
و اگر نباشد روغن تخم کدو چرب کنند و بعد از آن غذا بخورند و دیگر باید که از هم
و غم و غضب و تشنگی و گرسنگی و حرکت مفرط و هر چه خشکی افزاید محترز باشد و
هر آنچه او را خوش آید و سبب فرح و انبساط طبع میشود با آنها مشغول باشند مثل صحبت

با اصدقا و ظرفا و ارباب طرب و مغنیان خوش آواز و سازها و باید که خوانندگی
و نواختن سازها بمقامات طرب انگیز باشد مثل شهناز و عشیران و نوا و بزرگ و راست
و حجاز بالجمله آنچه مریض با آن رغبت شود و باید که مهیا شود و از آنچه متنفر باشد باید
که از معالجه مسهلات غافل نباشند و علاج تب خلطی را با حبسها تمام کنند
و مسهل ضعیف بدهند و اگر با ورم جگر از خلط جمع شده باشد ملاحظه جانب ورم
کنند و در نضج و تحلیل آن کوشند نهایت جرأت مسهلات زیاد نکنند و سایر
اعراض که اکثر اوقات با دق میباشد مثل سرفه و اسهال و غیر ذلک مراعات
جانب آنها نیز لازم است نهایت تمیز و تشخیص این مراتب منوط برای طبیب است
و ذکرش چنانچه سابقا مذکور شد برای این است که ناظر در این رساله راه علاج
تب دق را و اختلاف آن را با معالجه تبهای خلطی بداند و اگر عمل برای طبیبی هم
کند بر صواب و خطای آن مطلع شود و اگر مضطر شود و یا بکار خود معالجه نماید فی
الجمله بصیرتی داشته باشد که خطای فاحش نکند و من الله الاعانة فی کل الامور
ادوار دوم در شوری چون که ذکر مجموع ... مناسب این رساله
نیست مذکور شد از آنها که کثیر الوقوع و تشخیص و علاج آنها دون طبیب میسر است
شری واقعهای کوچک بسیار است مایل بسرخی که در تمام جلد بهم میرسد

که از دوده ... این تب ... نوع تب آن ... این نسبت ... معلوم ... باید

دگاه باشد که درمیان آنها دانه‌ی بزرگ نیز باشد و چندان غوره رفته که گوشت
ریش شده و خارشش بسیار میدارد و اگر آن است که جمیع جلد حکه گیرد روز بگیرد
و سبب آن خون صفراوی است با بلغم مالح بورقی که آن تیزی است مخلوط با صفرا
و علامت وی شدت سرخی رنگ است و شدت خارش و سوزش و حرارت
لمس و اینکه درد و ورم و سیلانش بیشتر است علاجش فصد است اگر علامات غلبه خون
خونی که در فصل ربیع و صیفی مذکور شده باشد والا اشیایی که بسایر تدابیر گفته
دفع شود و احتیاج فصد نباشد خوردن آب انار میخوش با شیرخشت و کاهو یا
بزرقطونا با سکنجبین و شیره عناب و خاکشیر با سکنجبین و شیره تخم خرفه یا آنکه آلو بخارا
بیست دانه و تمر هندی پانزده مثقال و زرد آلوی خشک پانزده مثقال تخم
و آب صاف آنرا با شیرخشت و به شهادت خوش نموده خوردن بدفع اهم نافع است
و غذا ترک شیرینی و روغن نمایند و گوشت ماهی تازه مناسب است و زرد و زرنیخ
اسفناج و بیتی ماش و عدس آش خورده و لیمو و قرص زرشک بسیار نافع است
و کاهو و خیار و تخم دانه و آلوچه و آلوی زرد و کدو و اسفناج و دیگر آب گرم
بر بدن ریختن و بدن را با سبوس گندم و تخم خربزه کوبیده شستن بسیار نافع است
و سرکه و گلاب و روغن گل سرخ بر بدن مالیدن نیز بسیار نافع است

آب خورده بسیار ناخوش است و علامت طبعی است که رنگ دانها چندان سرخ
مایل است و خارش و سیلانش در شب بیشتر است و حدت و حرارتی که درد و سوختگی
ریش شده در غوره نیست علاجش خوردن گلقند و سکنجبین است و خوردن اطریفل
صغیر یا مربای هلیله به شهادت و خوردن اطریفل صغیر و سوی نیز نافع است
و گرم بحمام رفتن و آب گرم بدن را شستن و مالیدن آب کرفس و سرکه
و آرد جو در این نوع از تجربات است و تبرید در این نوع کمتر از نوع اول
باید نمود **دمل** ورم حاریست صنوبری الشکل و سبب آن خون حار مخلوط
برطوبت است و علاجش علاج نوع اول از شری است در جمیع تدابیر و ادویه
و غذا است و خوردن سکنجبین صاحب دمل را بسیار نافع است و اضمده و طلا بر این
جهت که در ابتدا باید که بزرقطونا را با سفیده تخم مرغ مخلوط نموده ضماد نمایند
و بعد از آنکه جمع شده و سر کشیده که نشان این است که سر باز میکند باید منضجات استعمال
نمایند و منضجات این است بزرقطونا را با آب ضماد نمایند که نافع ترین
وجع و منضج است ضماد دیگر گندم را بخایند و ضماد نمایند و اگر کسی که بخاید ناشتا
باشد انفع است ضماد دیگر خمیر مایه با تاب ضمادی دیگر پیاز ضمادی دیگر
مغز بندقی را کوبیده با آب پیاز ضماد نمایند ضمادی دیگر تخم

انجیر خشک با شیر گاو پخته ضماد نمایند ضمادی دیگر تخم مرو و انجیر خشک را با شیر گاو
و عسل و روغن بزرک در دیگ و پخته ضماد نمایند ضمادی دیگر اگر با حدت و
حرارت مفرط باشد [illegible] و بیخ سوسن با کتیرا و تخم مرو و موم زرد و گل ارمنی
سوده با شیر گاو ضماد نمایند ضمادی دیگر اکلیل الملک حلبه تخم کتان هر یک جزوی
آرد گندم با روغن گنجد و موم زرد با شیر گاو بدون روغن و موم و اگر سرگین
کبوتر اضافه نمایند در تنقیه سریع است و [illegible] و کوبیده و پیه و دانه
پیه چراغ اضافه نموده استعمالش در تنقیه مجرب است و استعمال سرگین کبوتر با یک
از ضمادهای مذکوره در تنقیه نافع است [illegible] شیشه کوبیده و از ضماد ذات [illegible]
این ضماد مشهور است خمیر ترش [illegible] آب دیده و سرگین کبوتر زرد و تخم [illegible]
عسل و اگر از اینها منفجر نشود و نیشتر زنند تا منفجر شود و بعد از انفجار و پاک شدن
چرک آن اغلب این است که خود ملتحم میشود و اگر خود ملتحم نشود [illegible]
[illegible] و چوب [illegible] و این اجزا را مثل غبار سائیده بر او بپاشند و [illegible]
که [illegible] باشد بسیار نیکو است [illegible] آن می کند و اطراف
[illegible] اگر این است که دیگر دمل بهم نرسد و وقتی که [illegible]
بهم رسد باید که خوب محافظت نمایند که از حرکت [illegible]

والا گاه باشد که ناصور شود و اطراف کاغذی با سفیداب زده برآورد چسبانند
بنحوی که اطراف آن چسبیده باشد نه بر سر آن حفظش از سائیده شدن می کند
و چرک و ریم را چنان پاک کنند که بجای دیگر نرسد زیرا که بیم آن است که
بهر جا که رسد باز دمل بهم رسد **مداوای سموم** چون سموم مشروبه و
ملدوغه را انواع بسیار [illegible] شده ذکر و علاج آنها مفصلا بطول می انجامد
بذکر بعضی ادویه مشترک النفع و ذکر علاج بعضی از افراد مشهوره آنها
پرداخت **ملدوغه** بخور دود [illegible] شاخ گاو و گوگرد و فادزهر معدنی [illegible]
یا [illegible] خورش [illegible] و فادزهر حیوانی و [illegible]
و [illegible] و برگ [illegible] هر یک از اینها
[illegible] است و [illegible] بعضی از اینها را
ضرور است و مالیدن و خوردن هر یک از اینها در علاج سموم مشروبه و ملدوغه [illegible]
و از ادویه مشترک النفع در علاج جمیع سموم تریاق فاروق است و بعد از آن
تریاق الطین که صفت آن این است که [illegible]
[illegible] با [illegible] ادویه [illegible]
[illegible] بعضی نسخ [illegible] از آنها اضافه شده [illegible]

صفت تریاق الطین

ترياق ... بدن را پاك می‌كند و ديگر ترياق اربعه كه صفت آن اين است جنطيانا و
زراوند طويل و حب الغار و مر كه اجزا متساوی باشد برابر اجزا عسل بقوام آورده و شربت
قدر شربت يك مثقال و ديگر اين تركيب است كه در دفع تمام سموم عظيم النفع است
برگ سداب خشك ده مثقال مغز گردو و يك مثقال نمك طعام و يك مثقال و نيم
اجزا را كوبيده مخلوط نمايند و همچنين اين تركيب در تمامت سموم عظيم النفع است
مغز گردو و شش مثقال سداب نمك طعام از هر يك مثقال انجير كوبيده [illegible]
كه اجزا را انجير كنند قدر شربت نيم مثقال و بعضی در اين تركيب مغز [illegible]
يك مثقال و نيم اضافه كرده اند اما تدبير عام النفع در سموم مشروبه اين است
كه آب گرم و روغن گاو و آنكه شبت در آن جوشانيده باشند و آب نمك
و عسل بجوشانند و مكرر قی كنند و بعد از آن شير و روغن گاو مكرر بنوشند
و اگر آثار حرارت سم از التهاب و حرارت مفرط و تشنگی مفرط و خشكی دهان
باشد صندل و كافور و بزر بستان حب كه محل [illegible] و كافور
و گشنيز سبز [illegible] و روغن [illegible] و لعاب [illegible]
[illegible] و آب انار و ... و آب تمر هندی و آب كاهو و [illegible]
و [illegible] و اگر آثار برودت سم از [illegible]

سرد و خواب بسيار و سنگينی دست و پا ظاهر شود سير و سداب بخورند و حلتيت
با شير و چند بيد ستر و جندبيدستر [illegible] از بزر بستان حب بمالند و غذا نخود آب با كباب
گوشت كبوتر و مرغ داده و ديگر [illegible] كه در علاج كلی سموم گذشت بعمل
بيايد و اگر درد امعا و برآمدن شكم و احتباس طبع بهم رسد حقنه حاده
[illegible] سكبينج از
هر يك يك مثقال [illegible] ده مثقال [illegible] مثقال
بجهت [illegible] روغن [illegible] و اگر [illegible]
سرد و [illegible] گلاب [illegible]
[illegible] و آنچه از ترياقات [illegible]
هر چه [illegible] و اگر اسهال [illegible] حقنه كنند [illegible]
مذكور [illegible] و آب سيب [illegible]
چون [illegible] مناسب است
[illegible] و [illegible] است
[illegible] و [illegible]
[illegible] سنگينی دست و پا و چون [illegible]

[illegible] و [illegible] سکنجبین و [illegible] رسیده علاج ندارد و بدان افیون خورده را [illegible]

بکار [illegible] افیون [illegible] علاجش اولا قی کنند بعقیبات مذکوره

و بعد [illegible] است که در معالجات مشترکه مذکور شد و انچه افیون [illegible]

سکنجبین است با فستیق و دیگر [illegible] مثل [illegible]

مجموع عسل [illegible] ده مثقال [illegible]

و صعتر و فستیق [illegible] روغن گل سرخ و اگر [illegible] افیون که خورده شده [illegible]

چند [illegible] مضرت آن [illegible]

آب گرم نشانیدن و سر را گرم داشتن و آب کشنیز و چرب [illegible] لازم است

و سموم [illegible] باشد خصوصا افیون خورده را [illegible] آب [illegible] اما

سموم [illegible] اکتفا میشود بانکه [illegible] صاحب [illegible]

باید که بالاتر از ان موضع را محکم ببندد و [illegible]

گل سرخ [illegible] کرده باشد [illegible] و آب [illegible]

طویل را [illegible] و دیگر موضع گزیده را حجامت کند یا انکه تیغ [illegible] و اگر موضع [illegible]

[illegible] نافع است و اگر [illegible] مار حاضر باشد بر موضع گزیده [illegible]

بریزند و تا [illegible] بسته شود و [illegible]

سموم [illegible]

و [illegible] چند [illegible] نجات است و در بعضی از حیوانات سمی مثل بعضی از انواع

مار [illegible] آن [illegible] اگر [illegible] تمام بدن رسیده باشد و ان عضو ممکن القطع

باشد لازم است گزیدن مار و علامت گزیدن مار آنست که از موضع گزیده

اول خون بیرون می آید و بعد از آن چرکی مثل زرد آب و موضع ورم میکند

و ورم سرخ [illegible] و بعد از آن سبز میشود و دهن و زبان خشک میشود و درد

[illegible] التهاب [illegible] و بدن گرم میشود و عرق سرد می آید و [illegible]

[illegible] میشود و غشیان و قی صفراوی میشود و هر چند مار را انواع [illegible]

و در علاج [illegible] مخالفت [illegible] از معالجات انچه مشترک است [illegible]

انواع این است اولا انچه از معالجات مشترکه [illegible] صاحب [illegible] مذکور شده

و تریاق فاروق [illegible] ادویه مارگزیده است و انچه [illegible]

و اگر [illegible] بر موضع گزیده [illegible]

[illegible] نافع است و بعضی [illegible] از سایر

معالجات [illegible] نافع است گزیدن عقرب علامتش

درد شدید است و [illegible]

حرارت [illegible] و عرق سرد عارض شود و [illegible]

ورم کند و مقعده سبز گردد و بعضا سرد شود و علاجش دستور علاج مشترک است
بهمان تفاصیل و آنچه خاص بادست هر کدام را موضع گزیده بمالند بعضی [illegible]
و سرکه و شکم موش را شکافته گرم ضماد نمایند [illegible] و آنچه ضماد [illegible]
تریاق فاروق نیز نافع است [illegible] که خاص بادست [illegible]
طویل و در هر طرف فستق اجزا برابر با عسل معجون کنند قدر شربت [illegible]
و خوردن سیر خام کوبیده بسیار نافع است و عقرب گزیده را از همه [illegible]
لازم [illegible] گزیدن انواع رتیلا و بعضی انواع عنکبوت
که سمیت دارند ورم موضع گزیده و درد معده و خارش بدن [illegible]
[illegible] بدن و برآمدن [illegible] شکم و عرق مفرط و رعشه و درد سر [illegible]
دایم و در بعضی [illegible] و خروج باد از مقعده و اضطراب [illegible]
خواب بسیار [illegible] علاجش دستور معالجات مشترکه است و آنچه [illegible]
بادست نشستن در آب گرم است خصوص در حمام [illegible] وجع [illegible]
و تا چند روز حمام کردن نافع است و بعد از سکون وجع موضع گزیده را به آب نمک [illegible]
گرم بشویند و بعد از آن خاکستر چوب انجیر [illegible] و سرکه و نمک را با آب [illegible] گرم
ضماد نمایند و شونیز تریاک خاص اوست گزیدن زنبور علاجش [illegible]

موضع گزیده علاجش بعد از معالجات مشترکه از مکیدن و مالیدن تریاقات و [illegible]
گل ارمنی است با سرکه و همچنین گل است با آب خورده و ضماد سرگین تازه گاو [illegible]
بر موضع گزیده کردن و اگر موضع گزیده را در آب بسیار گرم نگاه دارند [illegible] بلافصل [illegible]
[illegible] وجع [illegible] و حقیر در تسکین وجع عقرب گزیده و زنبور گزیده [illegible]
[illegible] تجربه نموده ام و در وجع شدید زنبور گزیده خوردن [illegible]
[illegible] ورم [illegible] است و استعمال [illegible] در تسکین وجع است
و اگر وجع شدید [illegible] فصد نافع است و علاج سایر جانوران گزنده [illegible]
که در معالجات مشترکه مذکور شد و آنچه از معالجات مشترکه مذکور شد در تعیین مذکور است
[illegible] نهایت این [illegible] حیوانات [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] ذکر نمود [illegible]
[illegible] که حشرات موذیه را بگریزانند مناسب این مقام است [illegible]
[illegible] در جایی که باشد حشرات بگریزند و همچنین دود کردن چوب [illegible]
کردن اصل سوسن و همچنین دود کردن شاخ [illegible] حیوانات [illegible]
[illegible] آلوده [illegible] حلقه کنند حشرات داخل آن حلقه نشوند [illegible]
[illegible] تریاقات که مذکور شد این اثر دارد [illegible] عقرب [illegible]

گوگرد بسکریزند والله اعلم بحقایق الامور **بدانکه** انچه از معالجات دراین اوراق پریشان
نگارش یافته اکثر انها موافق دستور معاصرین است و از دستورات قدما و انچه
در کتب طبیه مذکور است حذرا عن الاطناب سکوت ورزیده تقریبا للافهام عجالت
بیسری از کثیر نموده و فراغ از تسوید این اوراق در هنگام پریشانی حال و شکستگی
بال و ضعف بدن و اسیری در وطن در دار الاحزان الاصفهان در ایام شدت
و اوقات محنت و در ازمنه فتنه و اوان انقلاب دوران در زمانی اندک
که اخران عاشر شهر صفر عام احدی و اربعین و مائة و الف سنه ۱۱۴۱ بود اتفاق
افتاد حاضرین این زمان و شرکای دراین احزان یقین که سهو و نسیان را معذور
خواهند داشت **بیت** اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم • که دل آزرده شوی
ورنه سخن بسیار است • والحمد لله المشتکی منه

الاحقر محمد رضا دلوری بتا کتیبه

حاجی محمد اصفهانی غره

ربیع الاول سنه ۱۲۶۵

صفة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وهو صلی الله علیه وآله
لا بالطویل الذاهب ولا بالقصیر الدانی اسمر اللون شرب
بالحمرة صلت الجبین اقنی الانف رقیق الشفتین کث
اللحیة ادعج العینین اهدب الجفون شعرات تلی شحمتی اذنیه
کان عنقه ابریق فضة وجبینه کانه اللؤلؤ الرطب شعرات من
لبته الی سرته کانها المسک الاذفر لم یکن فی بدنه شعرات غیرها
اذا قام مع الناس غمرهم واذا مشی مع الناس کانه یتقلع
من صخرة او ینحدر من حدب احسن الناس وجها واصبح الناس وجها
واسمح الناس کفا واشجع الناس قلبا وکان بین کتفیه خاتم النبوة
مکتوب علی الخاتم سطرین اما الاول لا اله الا الله واما الثانی
محمد رسول الله احسن الناس بالناس ناقته العضباء وحماره
الیعفور وبغلته الدلدل وفرسه لزاز وقضیبه الممشوق
وعمامته السحاب وسیفه ذو الفقار صلی الله علیه وآله الاطهار

يا من يرى ما في الضمير ويسمع ... أنت المعدّ لكل ما يتوقع

يا من يرجّى للشدائد كلها ... يا من إليه المشتكى والمفزع

يا من خزائن رزقه في قول كن ... امنن فإن الخير عندك أجمع

ما لي سوى فقري إليك وسيلة ... فبالافتقار إليك فقري أدفع

ما لي سوى قرعي لبابك حيلة ... فلئن رددت فأي باب أقرع

ومن الذي أدعو وأهتف باسمه ... إن كان فضلك عن فقيرك يمنع

حاشا لجودك أن تقنط عاصيا ... الفضل أجزل والمواهب أوسع

